



ترین محل

زبدۃ العصر

مکملہ مفیدہ

زبدۃ العوام

کتابخانہ

پنج گنج

صرف

مطالعہ تشعید

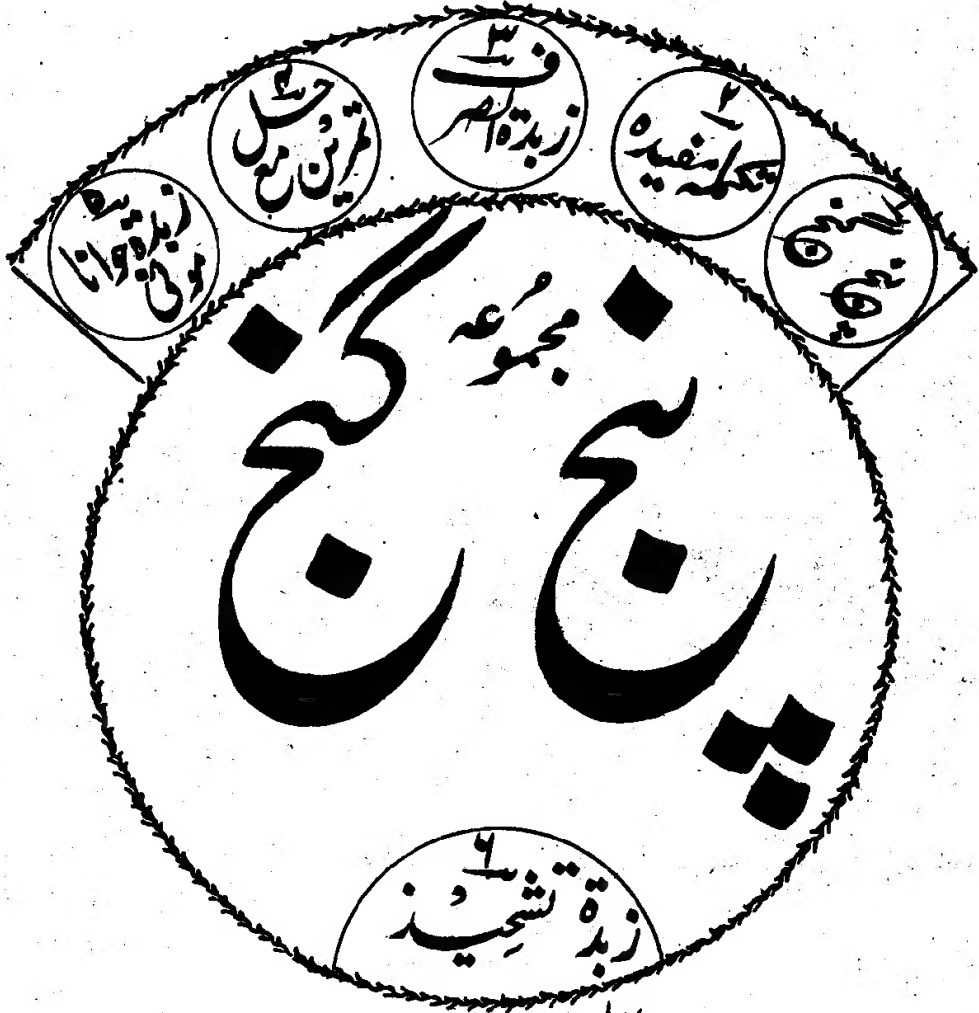
محشہ کواشی مفیدہ

تدیمی کتب خانہ آرام باغ - کراچی

اس کتاب کی کتابت کے جملہ حقوق بحق قادی کتب خانہ آرام باغ، کراچی محفوظ ہیں۔

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد للہ کہ این کتاب مفید طلاب مشتعل بر فوج رسائل کہ ہر یکی باعتبار افادت گنج مستقیل است



محشہ بحواشی مفیدہ

بِإِهْتِمَامٍ وَسَعْيٍ مَا لَا كَلَامَ

قادی کتب خانہ - آرام باغ - کراچی

کلیںج

۱/۱

له بری تعریف لازم می آید که دلیل وینم
 لغیف مقرون باشد فاعل **له** ای دو
 حرف می که پنج حرف اصلی واقع شوند پس
 شد از مثل حرف ز که رانی ثانی اگرچه
 واقع است اما بجا بین زاده است اصل **له**
 این قرین مقتضی آنست که مثل دقت مضاعف
 میثقی نباشد فاعل **له** دو حرف می که یک
 کوهیم آمدند و هر دو حرکت اول را ساکن کرده در
 دوم ادا قام کردند **له** و **له** که
 چند ککن اصل حرکت و زیادت و تسهیل کثیر
 ازین دو اصل مقوم است البته صرف آنجا
 میسر بر این باشد مثال حذف چون کل در
 اصل بری و در بر آری و آری مثال زیادت
 چون همزه است وصل در اسم یا در فعل مثال
 تسهیل چون سال و ستم و سبیل **له** از
 قید منفرده خارج شد مثل آمنین و اوئین
 و ایمانا که در چهار همزه است **له** و
 ایراد دو مثال اسمی در ساکن بعد مفتوح و کسره
 و ایراد یک مثال در ساکن بعد مضموم شاید که
 اشاره باشد بکثرت و قطع این هر دو و ظلت
 برین دیگر **له** همزه منفرده ساکن قبلیش
 مفتوح آن را بالغ بدل کردند راس و کاس
 شد **له** بوش در اصل بوش بود همزه
 منفرده ساکن قبلیش مضموم آن را با و بدل کرد
 بوش شد و همچنین یوخند **له** بوش در
 اصل بوش بود همزه منفرده ساکن قبلیش
 کسره آن را با بدل کرد و بوش شد همچنین
له آمن در اصل آمن بود دو همزه در
 یک کلمه مجهر آمدند اول متحرک دوم ساکن
 بوقن حرکت اقبل بالغ بدل کرده آمن شد و
 همچنین بوا و اوئین و یما و ایمانا **له**

اما لغیف مفروق آن باشد که بجای فاتی فعل و لام فعل وی حرف ملت
 باشد چون وشی و وشی و لغیف مقرون آن باشد که بجای مین فعل و لام فعل
 در حرف ملت باشد چون کجوی و کجی و مضاعف آن باشد که دو حرف می
 در از یک جنس باشد و آن بود و نوظ است مضاعف ثلاثی و مضاعف رباعی
 اما مضاعف ثلاثی آن باشد که مین و لام در از یک جنس باشد چون فیر و فیر که در
 اصل فرد و عدد بوده است و مضاعف رباعی آن باشد که فاول مین لام
 ثانی در از یک جنس باشد چون ذیل و ذیل و فصل دوم در حرف همزه بد آنکه حرف
 همزه با حرف می برابر باشد گرچه چندی که بدو اصل بیرون آید اصل اول هر همزه منفرد
 که ساکن باشد در اسم یا در فعل روا باشد که او را بدل کنند بحرف ملت بر وفق
 حرکت اقبل همزه چون راس و کاس و بوش و ذیبت و یخند
 و یوخند و یوش که در اصل راس و کاس و بوش و ذیبت و یخند و یوش
 یوخند و یوش بوده است اصل دوم هر جا که دو همزه در اول کلمه هم آیند
 و همزه اول متحرک باشد و دوم ساکن واجب است که همزه دوم را بدل کنند
 بحرف ملت بر وفق حرکت همزه اول چون آمن و اوئین و ایمانا که در اصل
 آمن و اوئین و ایمانا بوده است ابدال در اصل اول جائز است

و ابراز نیز و در اصل دوم واجب این حکم در همه بابها مطروست قانون اگر همزه
 غیر متحرک باشد و اقبل آن ساکن روا باشد که حرکت همزه نقل کرده باشد
 منفرد ^{در عین} متحرک باشد و اقبل آن ساکن روا باشد که حرکت همزه نقل کرده باشد
 دهند و همزه را حذف کنند برای تخفیف چون یَسَلُّ وَقَدْ فَلَمَّ که در اصل
 همزه در یک ^{مثال} حذف ^{در دو کلمه} یَسَلُّ وَقَدْ فَلَمَّ بوده است فصل سوم کوفه مرصع متعل بدانکه حرف علت
 را در کلام عرب ثقیل دارند از نیمت گاهی ویرا حذف کنند و گاهی بدل و گاهی ساکن و
 ثقیل ترین ایشان واو است پس یا پس الف و الف همیشه ساکن باشد بے ضعیفه
 زبان چون ما و لا و هر چه متحرک باشد بصورت الف و یا ساکن بضمعه بود همزه
 باشد چون اَمْرٌ و سَأَلَ و قَرَأَ و رَأْسٌ و بُؤْسٌ و ذُئْبٌ و اَوَّخْتُ ضمه بود
 و الف اخْتُ فتمه و یا اخْتُ کسره بدانکه حرف متعل فاما بصرف صحیح برابر باشد
 مگر با چند که درین عمل یاد کنیم انشاء الله تعالی اول آنکه چون فاکمه و او باشد در
 باب فَعْلٌ یَفْعَلُ یَفْعَلُ العین فی الماضي و کسره با فی الغابر و در باب فَعْلٌ یَفْعَلُ یَجْعَلُ
 العین فیها و آن و او از مستقبل بیفتد چون وَجَبَ یَجِبُ و وَجَّهَ یَجْهِي که
 در اصل یُوجِبُ و یُوجِیْ بوده است قانون هر و او که میان یاء و کسره لازم
 افتد و حرکت یاء مخالف و او بود آن و او بیفتد چون یَعْبُدُ و مانند آن و چون
 و او از یَعْبُدُ بیفتد از تَعْبُدُ و اَعْبُدُ و تَعْبُدُ نیز بیفتد تا حکم باب

۱۰ الا در کُلِّ و قَدْ که حذف همزه و یاء
 شاذ است و بعضی او مَعْلٌ و اَوْخَذُ هم گفته
 اند با بدل همزه بود ۱۱ تحقیق و سنجاری
 یافت ۱۲ پرسش و نیست که اَوَّلُ نیست
 قُل ثقیل است ۱۳ الا که متولد است
 از اشقل حرکات که آن نهمه است بخلاف کسره
 چندان ثقل ندارد و فتمه و اخف الحركات است
 پس الف نیز خفیف باشد که آن هم اذان است
 ۱۴ از آنکه از کشیدن ضمه و او پیدای شود
 ۱۵ از آنکه از کشیدن فتوح پیدای شود
 ۱۶ از آنکه از کشیدن کسره یا حادث میگردد
 مولوی انور علی رحمه الله لولی ۱۷
 از آنکه اجتماع و او با وجود مخالف حرکت
 بسیار ثقیل است لهذا بدش و لیب است
 حصول الخفۃ ۱۸ مثلاً دوست داشتن
 و الهاء عوض من الواو ۱۹ و او افتاد
 میان یاء و منفرد و کسره لازم و این ثقیل
 بود و او را حذف کردند ۲۰ بدانکه کسره
 فاکمه است و آنکه بالفعل موجود باشد چنانکه
 یَعْبُدُ یا بالفعل موجود نباشد چنانکه در یَفْعَلُ و
 یَجْعَلُ که مین کلمه درینا در اصل کسره بود
 ۲۱ استراشد از مالک یوم الدین که
 کسره میم عارضی است از جهت بودنش
 مفیات الیه ۲۲ استراشد از یوجب
 که حرکت یا موافق و او است چنانکه در کتاب
 آید ۲۳ مولوی انور علی رحمه الله لولی

مختلف نکرد اگر چه واو میان یاء و کسره نیست و در یوجب واو افتاد زیرا که حرکت
الافتاح

یاء موافق واداست دیون واد از مستقبل بقیه روا باشد که از مصدر او

نیز میفرد چون یَعْدُ عَدَا^{له} و یَزِنُ زَنَةً قانون فعل از وجه اطلاق مهمل

است و مصدر فرح وے و این نزدیک کو بیان است و نزدیک بصریان مصدر

اصل است و فعل فرطی از وجه اشتقاق چون خواهند که فرط را با اصل برابر کنند

اینهارا در تیسع و املال بر یک دیگر تیس کشند چون قام قیامًا وقاوم

قَوَامًا وَاَوْدُرْقِيًّا مُتَغَيِّرًا زِيْرَاكَ دَر قَامٍ مُتَغَيَّرٍ شَدَّةً اِسْتَوْدَر

قَوَامًا بِسَلَامَتِ مَازِ اَزْ اِنْجِ دَرْ قَاوَمِ سَالِمِ مَآئِدِ اَسْتِ دُومِ اَنَكِهْ وَاوْ

یا گردد در مصدر باب افعال و استفعال چون اَوْقَدَ اِيقَادًا و اِسْتَوْقَدَ

اِسْتِغْنَاءُ قَانُونِ هِرَوَادْ كِه ساكن باشد با قبل او كمسوران واو يا گرو دچن

مِثْرَانِ وَاجِلْ که در اصل مِوَرَانِ وَاوَجَلْ بوده است به سبب سببم آنکه یار واد

گرد چون علامت استقبال بغم شود چون یوسف و یوقن که در سل بپیما

وَيُتَيْنُ بَرَدَه. است قانون هر يك ساكن باشد و اقبل آن مفهموم آن ياد و آتو

گردد چنانکه بالا گزشت چهارم آنکه هر دو آتو یا آ که در فاکله باب افتعال است باشد

نارگرد و تار و زار غم شود چون انقید بقیق انقاد و انسی یسیر انسان در صرف
الوجه شریف تأمل باخت

له بعد ورنه دراصل وند ووزن

بود و او را از جهت موافقت مضامین حذف کرده عوضش شمار و آفرینها افزودند و کسر

وَأَوْ بِالْعَدَسِ وَأَنْتَ تَأْتِيهِمْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ

قیاماً بود و از جهت ابدال آن در ماضی

بیار بدل شد تا مخالفت فرط باصل لازم

کسور آن داؤرا بیا بدل کردند ایتا داؤ
استغفار شد ۱۲ مولوی انور علی

اللہ الولی کے یاساکن ماتہاش مغموم

یار را بر او بدل کردند و بر سر دیوار بن شدند

بدل است از همزه شاذ است **هـ** الله

در اصل را و بعد یو یقین را و بعد از آن
واقع واقع شد در فاکتور افتعال و اصلی آن

و او تا که دند و تار را در تار او دغام کردند
 التَّائِبُ السَّاجِدُ السُّعْدُ السَّعْدُ السَّعْدُ السَّعْدُ

يَتَّبِعُ الْإِنْسَانَ أَذْوَاعًا يُتَّبَعُ الْإِنْسَانَ أَذْوَاعًا

ایستیار ابودیاسی اصلی و الفی شدد در فامه
باب افتعال آن را تا به کوه و تارادرتار

ادغام نمودند اَلتَّائِيْلِيْنِ اِتَّارُ اَشَدَّ

مولوی انور علی رحمہ اللہ الوہی۔

Journal of Management Education 30(6)

1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 2679, 26

100

1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 26

100

لَنْ يَقُولُوا لَنْ تَقُولَ لَنْ يَقُولَ لَنْ تَقُولَ لَنْ تَقُولُوا
لَنْ تَقُولُوا لَنْ تَقُولُوا لَنْ تَقُولَ لَنْ تَقُولَ لَنْ تَقُولَ لَنْ تَقُولُوا
مَجْهُولٌ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ
لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ لَنْ يَقَالَ
لَمْ يَفْعَلْ مَضارع معروف لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقُولُوا لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقُولُوا
لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقُولُوا لَمْ يَقُولُوا لَمْ يَقُولُوا لَمْ يَقُلْ
لَمْ أَقُلْ لَمْ يَقُلْ نفي مجهول ماضی فعل مضارع مجهول لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقَالَ لَمْ يَقَالَ
لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقَالَ لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقُلْ لَمْ يَقَالَ لَمْ يَقَالَ لَمْ يَقَالَ
لَمْ يَقُلْ لَمْ أَقُلْ لَمْ يَقُلْ لام تاکید بانون ثقیله در فعل مستقبل معروف
لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ
لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ
لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ
لام تاکید بانون ثقیله در فعل مستقبل مجهول لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ
لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ
لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ
خفیفه در فعل مستقبل معروف لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ

۱۰ هرگز گفته نخواهد شد آن یک مرد
در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر
غائب بحث نفي تاکید بن فعل مستقبل
مجهول ۱۱ گفت آن یک مرد در زمانه
گزشته صیغه واحد مذکر غائب بحث نفي
مجهول ۱۲ هرگز گفته نخواهد شد آن یک مرد
در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب
بحث نفي تاکید بن فعل مستقبل معروف ۱۳
مردی از مردان رحمة الله القوی ۱۴
هر آینه هر آینه گفته خواهد شد آن یک
مرد در زمانه استقبال صیغه واحد مذکر غائب
بحث لام تاکید بانون ثقیله در فعل مستقبل
مجهول ۱۵ هر آینه هر آینه خواهد
گفت آن یک مرد در زمانه استقبال
صیغه واحد مذکر غائب بحث لام تاکید بانون
خفیفه در فعل مستقبل معروف ۱۶ مردی
انور علی رحمة الله الولی؛

لَتَقُولَنَّ لَتَقُولَنَّ لَا قَوْلَنَّ لَتَقُولَنَّ لَام تَاكِيدَ بَانُونِ خَفِيفَهُ وَفَعْل
مُسْتَقْبَلُ مَجْهُولٍ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ
لَا قَالَنَّ لَيَقَالَنَّ اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ قُلٌّ قَوْلًا قَوْلًا قَوْلًا قَوْلًا
قُلٌّ اِمْرَاضُهُ مَجْهُولٌ لَيَقُلَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ
لَيَقُلَّ اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ لَيَقُلَّ لَيَقُلَّ لَيَقُلَّ لَيَقُلَّ
لَتَقُولَنَّ لَيَقُلَّ اِمْرَاضُهُ مَجْهُولٌ لَيَقُلَّ لَيَقَالَنَّ
لَيَقَالَنَّ لَيَقُلَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقُلَّ اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ
بَانُونِ ثَقِيلَهُ قَوْلَنَّ قَوْلًا قَوْلًا قَوْلًا قَوْلًا قَوْلًا
اِمْرَاضُهُ مَجْهُولٌ بَانُونِ ثَقِيلَهُ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ
لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ بَانُونِ ثَقِيلَهُ لَيَقُولَنَّ
لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ لَتَقُولَنَّ لَتَقُولَنَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقُولَنَّ
اِمْرَاضُهُ مَجْهُولٌ بَانُونِ ثَقِيلَهُ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ
لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ بَانُونِ
قَوْلَنَّ قَوْلًا قَوْلًا اِمْرَاضُهُ مَجْهُولٌ بَانُونِ خَفِيفَهُ لَيَقَالَنَّ
لَيَقَالَنَّ اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ بَانُونِ خَفِيفَهُ لَيَقُولَنَّ لَيَقُولَنَّ

۱ هر آینه هر آینه گفته خواهد شد آن یک
مرد در زاده استقبال صیغه واحد ذکر ثابت
بحث لام تکیه بانون خفیفه در فعل مستقبل
مجهول ۲ قُل در اصل اَقُول بود و او
مترک آقبش حرف میجر ساکن حرکت واو
نقل کرده باقیل دلوند اجزاء ساکنین شدد
میان واو و لام واو افتاد و همزه که جهت
نقد را بتداریک بکون آمده بود در چون افتاد
بکون فاعله همزه نیز بیفتاد و نقل شد همچنین
است در نقل می آن بگو تو یک مرد در زاده
استقبال صیغه واحد ذکر بحث اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ
۳ قَوْل در اصل اَقُول بود و او مترک
آقبش حرف میجر ساکن حرکت واو و نقل
کرده باقیل دلوند و همزه را بسبب استغناء
ساقط کردند قَوْل شد ۴ لَتَقُولَنَّ در اصل
لَتَقُولَنَّ بود و او مترک آقبش حرف میجر
ساکن حرکت واو و نقل کرده باقیل دلوند و همزه
قاعده یا فتند و او در اصل مترک بود آقبش
اکنون مفتوح گشت و او را با الف بدل کردند
پس اجزاء ساکنین شد میان الف و لام الف
افتاد و نقل شد و همچنین است در نقل
می آن باید که گفته شوی تو یک مرد در زاده
استقبال صیغه واحد ذکر بحث اِمْرَاضُهُ مَجْهُولٌ
۵ باید که بگوید آن یک مرد در زاده استقبال
صیغه واحد ذکر بحث اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ ۶
۷ باید که گفته شود آن یک مرد در زاده
استقبال صیغه واحد ذکر بحث اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ
مجهول ۸ هر آینه بگو تو یک مرد در زاده
استقبال صیغه واحد ذکر اِمْرَاضُهُ مَعْرُوفٌ
بانون ثقیله مولوی انور علی رحمانی

لَتَقُولَنَّ لَا قَوْلَ لَنَقُولَنَّ امْرُغَاتِبِ مَجْهُولِ بَانُونِ خَفِيفِ لَيَقَالَنَّ
 لَيَقَالَنَّ لَيَقَالَنَّ لَا قَالَنَّ لَيَقَالَنَّ نَهِي حَاضِرِ مَعْرُوفِ لَا تَقُلْ لَا تَقُولَا
 لَا تَقُولُوا لَا تَقُولِي لَا تَقُولَا لَا تَقُلْنَ نَهِي حَاضِرِ مَجْهُولِ لَا تَقُلْ
 لَا تَقَالَا لَا تَقَالُوا لَا تَقَالِي لَا تَقَالَا لَا تَقُلْنَ نَهِي غَائِبِ مَعْرُوفِ
 لَا يَقُلْ لَا يَقُولَا لَا يَقُولُوا لَا تَقُلْ لَا تَقُولَا لَا يَقُلْنَ لَا أَقُلْ لَا تَقُلْ
 نَهِي غَائِبِ مَجْهُولِ لَا يَقُلْ لَا يَقَالَا لَا يَقَالُوا لَا تَقُلْ لَا تَقَالَا لَا يَقُلْنَ
 لَا أَقُلْ لَا تَقُلْ نَهِي حَاضِرِ مَعْرُوفِ بَانُونِ ثَقِيلِ لَا تَقُولَنَّ لَا تَقُولَا
 لَا تَقُولَنَّ لَا تَقُولِي لَا تَقُولَا لَا تَقُولَنَّ لَا تَقُلْنَا لَا تَقُلْنَا لَا تَقُلْنَا
 نَهِي غَائِبِ مَعْرُوفِ بَانُونِ ثَقِيلِ لَا يَقُولَنَّ لَا يَقُولَا لَا يَقُولَنَّ لَا تَقُولَنَّ
 لَا تَقُولَا لَا يَقُلْنَا لَا أَقُولَنَّ لَا تَقُولَنَّ نَهِي غَائِبِ مَجْهُولِ بَانُونِ
 ثَقِيلِ لَا يَقَالَنَّ لَا يَقَالَا لَا يَقَالَا لَا تَقَالَنَّ لَا تَقَالَا لَا يَقُلْنَا لَا يَقُلْنَا
 لَا أَقَالَنَّ لَا تَقَالَنَّ نَهِي حَاضِرِ مَعْرُوفِ بَانُونِ خَفِيفِ لَا تَقُولَنَّ
 لَا تَقُولَنَّ لَا تَقُولَنَّ نَهِي حَاضِرِ مَجْهُولِ بَانُونِ خَفِيفِ
 لَا تَقَالَنَّ لَا تَقَالَنَّ لَا تَقَالَنَّ نَهِي غَائِبِ مَعْرُوفِ بَانُونِ خَفِيفِ

۱۰ و تَقُلْ در اصل تَقُولَنَّ

بود و آواز متحرک اقبل و معروف
 میجو سکن حرکت و آواز نقل کرده
 با قبل و آواز اجمل سکنین شد
 میان و آواز و لام و آواز افتاد و تَقَالَنَّ
 گو تو یک مرد در آواز استقبال
 صیغه واحد مذکر بحث نَهِي حَاضِرِ

مَعْرُوفِ ۱۱

۱۱ گفته مشورت یک مرد در آواز

استقبال صیغه واحد مذکر بحث نَهِي

حَاضِرِ مَجْهُولِ ۱۲

۱۲ باید که گفته نشود آن یک مرد

در آواز استقبال صیغه واحد مذکر

بحث نَهِي غَائِبِ مَجْهُولِ ۱۳

بِرَبِّعٍ آوَدْنَدِ يَارَ اُخْتِ كَسْرُ بُوْد كَسْرُ دِيْگِرِ بَرُوْد شَوَارِدا شَتَنْدَ نَقْل كَرْدَه بِاَقْبَلِ دَاوَنْدَ
 بَعْدَازِ السَّوَكِتِ مَاقْبَلِ پَسِ دُو سَاكِنِ هِم آمَنْدِ يَارَ اِفْتَادِ بِعَنْ شَدِ بِرَبِّعٍ دَرِ اَسْلِ
 بِرَبِّعٍ بُوْدَه اسْتِ يَارِ اُخْتِ كَسْرُ بُوْد كَسْرُ دِيْگِرِ بَرُوْد شَوَارِدا شَتَنْدَ نَقْل كَرْدَه بِاَقْبَلِ دَاوَنْدَ
 بَعْدَازِ كَرْدَنِ حَرْكِتِ مَاقْبَلِ بِرَبِّعٍ شَدِ بِرَبِّعٍ دَرِ اَسْلِ بِرَبِّعٍ بُوْدَه عِلْمِ اَوْ حِكْمِ يَقُوْلُ اسْتِ
 وَحِكْمِ بِيَّاعٍ يُقَالُ اسْتِ وَبَايِعٍ چُونِ قَائِلِ مَبْيُوعٍ دَرِ اَسْلِ مَبْيُوعٍ بُوْدَازِ
 مَبْيُوعٍ نَقْل كَرْدَه بِرَبِّعٍ آوَدْنَدِ يَارَ اُخْتِ كَسْرُ بُوْد كَسْرُ دِيْگِرِ بَرُوْد شَوَارِدا شَتَنْدَ نَقْل كَرْدَه بِاَقْبَلِ دَاوَنْدَ
 يَارَ بِيَّارِ دَاوَنْدِ دُو سَاكِنِ هِم آمَنْدِ كِي رَا بِيْغَنْدَ مَبْيُوعٍ شَدِ صَرْفِ مَعْتَلِ عَيْنِ دَاوَنْدِ
 اِزْ بَابِ فَعِلٍ يَفْعَلُ بِكْسَرِ الْعَيْنِ فِي الْمَاضِي وَفَتْحُهَا فِي الْغَايِرِ چُونِ الْخَوْفُ
 تَرْسِيْدِنِ اَثْبَاتِ فَعْلِ مَاضِي مَعْرُوفِ خَافَ خَافَا خَافُوْا خَافَتْ
 خَافَتْ خَافْنَ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ
 خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ
 خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ خَفَتْ
 اِثْبَاتِ فَعْلِ مُضَارِعِ مَعْرُوفِ يَخَافُ يَخَافَانِ يَخَافُوْنَ
 يَخَافُ يَخَافَانِ يَخَافْنَ يَخَافُ يَخَافَانِ يَخَافُوْنَ يَخَافُونَ
 يَخَافَانِ يَخَافْنَ يَخَافُ يَخَافَانِ يَخَافُوْنَ يَخَافُونَ

۱. خَافَ دَرِ اَسْلِ خَوْفِ بُوْدَازِ
 مَعْرُوفِ اَقْبَلِشِ مَقْطُوْعِ اَنْ دَاوَنْدِ رَا
 بِالْفِ بَدَلِ كَرْدَنِ خَافَ شَدِ
 ۲. خَفَ دَرِ اَسْلِ خَوْفِ بُوْدَازِ
 مَعْرُوفِ اَقْبَلِشِ مَقْطُوْعِ اَنْ دَاوَنْدِ رَا
 بِالْفِ بَدَلِ كَرْدَنِ اِجْتِمَاعِ سَاكِنِيْنَ شَدِ
 مِيَّانِ الْفِ وَفَارِ الْفِ اِفْتَادِ وَفَا
 مَعْرُوفِ كَسْرِ دَلُوْنِ تَا دَلَاةِ كُنْدِ بَرِ كَمِ
 عَيْنِ كَلِمَةِ كَسْرِ اسْتِ خَفْنَ شَدِ
 مَوْلَى الزَّوْمِ رَحْمَةُ اللهِ تَعَالَى

مجہول یخاف یخافان یخافون تخاف تخافان یخفن تخاف
 تخافان تخافون تخافین تخافان یخفن تخاف تخاف نفی تاکید
 لمن فعل مستقبل معروف لن یخاف لن یخافان لن یخافوا لن یخاف
 لن یخافان لن یخفن لن یخاف لن یخافان لن یخافوا لن یخافی لن یخافا
 لن یخفن لن یخاف لن یخاف نفی تاکید لمن فعل مستقبل مجہول لن یخاف
 لن یخافان لن یخافوا لن یخاف لن یخافان لن یخفن لن یخاف لن یخافا
 لن یخافوا لن یخافی لن یخافا لن یخفن لن یخاف لن یخاف نفی مجہول
 وفعل مستقبل معروف لو یخاف لو یخافان لو یخافوا لو یخافان
 لو یخفن لو یخافان لو یخافوا لو یخافی لو یخافا لو یخفن لو
 لو یخاف نفی مجہول وفعل مستقبل مجہول لو یخاف لو یخافان لو یخافوا
 لو یخافان لو یخفن لو یخاف لو یخافان لو یخافوا لو یخافی
 لو یخافا لو یخفن لو یخاف لو یخاف لام تاکید بانون ثقیلہ وفعل
 مستقبل معروف یخاف یخافان یخافون یخافون یخافان یخفنان
 یخافون یخافان یخافون یخافان یخفنان یخافون یخافان یخافون
 لام تاکید بانون ثقیلہ وفعل مستقبل مجہول یخاف یخافان

لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ اَمْرًا تَبْ مَعْرُوفٍ بَانُونِ خَفِيفُهُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ اَمْرًا تَبْ مَجْهُولٍ بَانُونِ خَفِيفُهُ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ هِيَ حَاضِرٌ مَعْرُوفٍ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ هِيَ حَاضِرٌ مَجْهُولٍ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ هِيَ غَائِبٌ
 مَعْرُوفٍ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ هِيَ غَائِبٌ مَجْهُولٍ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ هِيَ حَاضِرٌ مَعْرُوفٍ بَانُونِ
 ثَقِيلُهُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ هِيَ حَاضِرٌ مَجْهُولٍ بَانُونِ ثَقِيلُهُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ هِيَ غَائِبٌ مَعْرُوفٍ بَانُونِ
 ثَقِيلُهُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ هِيَ غَائِبٌ مَجْهُولٍ بَانُونِ ثَقِيلُهُ لَتَأْتَنُ
 لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ
 هِيَ حَاضِرٌ مَعْرُوفٍ بَانُونِ خَفِيفُهُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ لَتَأْتَنُ

والله عنده لا توث بالي شفعال استعان يستعين استعانة فهو
مستعين واستعين يستعان استعانة فهو مستعان الامر منه
استعين والله عنده لا تستعين باب افعال اختار يختار اختيارا
فهو مختار واختار يختار اختيارا فهو مختار الامر منه اختار
والله عنده لا يختار باب افعال انتقاد ينقاد انقياد فهو منقاد
الامر منه انتقل والله عنده لا تنقل اعلال اين ابواب ازان قوانين
که یاد کرده شد برون آید چون تأمل کرده شود اما اغاثه که در اصل اغواثا
بوده است حرکت از واو نقل کرده باقیل دادند واو در اصل متحرک بود باقیل
اکنون مفتوح شد واو الف گشت و بیفتاد از جهت اجتماع ساکنین و تاء در آخر
حوض دادند اغاثه شد چون نشعب فرع ابواب ثلاثی مجرد است پس نشعب را
در اعلال و تغییر بر ثلاثی مجرد قیاس کنند تا کم اصل و فرض یک باشد صرف ناقص
واوئی از باب فعل یفعل بغم العین فی الماضی وضعتها
فی الغابر اثبات فعل ماضی معروف دعوا دعوا
دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت
دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت دعوت

له اختار در اصل اختیر بود یا متحرک یا
مفتوح آن یا را با الف بدل کردند اختار شد
و همچنین مختار و مختار فاعل و مفعول
له اختیر در اصل اختیر بود کسر یا بعد
ضم ثقیل داشت فعل کرده باقیل دادند بعد
از الی حرکت باقیل اختیر شد ضمه
را کسر بدل کردند جهت متابعت تائی افتاد
اختیر شد بلا کسر آنچه مشهور است بر
زبانها که اختیر یعنی مجز است فاعل و مفعول
همه در حرکت خود تاین تائی افتاد است
اگر تاء کسبه باشد و اگر مضوم باشد چون
مجزه و این مضوم باید خواند که الی الف
له افتاد در اصل افتاد بود واو متحرک
باقیل مفتوح آن واو را با الف بدل کردند
افتاد شد افتاد در اصل افتاد بود
واو متحرک باقیل مفتوح آن واو را با الف
بدل کردند اجتماع ساکنین شد میان الف
و وال الف را منقذ کردند افتاد شد و
همچنین لا تنقذ هه قاد در اصل
دعوت بود واو متحرک باقیل مفتوح واو
را با الف بدل کردند افتاد شد هه دعوت
در اصل دعوت بود واو متحرک باقیل
مفتوح واو را با الف بدل کردند اجتماع
ساکنین شد میان الف و واو الف را
حذف کردند دعوت افتاد هه دعوت
در اصل دعوت بود واو متحرک باقیل
مفتوح واو را با الف بدل کردند اجتماع
ساکنین شد میان الف و تاء الف را
حذف کردند دعوت شد هه دعوت
در اصل دعوت بود واو متحرک باقیل
مفتوح واو را با الف بدل کردند اجتماع

ساکنین شد میان الف و تاء الف افتاد زیرا که تاء بالفعل متحرک است اما چون حرکتش ماضی است از آنکه حادث شده است بسبب الف بعد از این حرکت را
اعتبار قرار نگیرد اعتبارا لاصل ساکن قرار دادند و الف را حذف کردند هه

دُعِيَ دُعِيََا دُعُوا دُعِيَتْ دُعِيْنَا دُعِيْنَ دُعِيَتْ دُعِيْمَا
دُعِيْمُ دُعِيَتْ دُعِيْمَا دُعِيْتَن دُعِيَتْ دُعِيْنَا اثبات فعل
مضارع معروف يَدْعُو يَدْعُوَان يَدْعُوْنَ تَدْعُو تَدْعُوَان
تَدْعُوْنَ تَدْعُو تَدْعُوَان تَدْعُوْنَ تَدْعِي تَدْعِيَان تَدْعِيْنَ
أَدْعُو تَدْعُوَا اثبات فعل مضارع مجهول يُدْعِي يُدْعِيَان
يُدْعِيْنَ تَدْعِي تَدْعِيَان يَدْعِي تَدْعِيَان تَدْعِيْنَ تَدْعِيَا
تَدْعِيْنَ أَدْعِي تَدْعِي نفي تأكيد بلن در فعل مستقبل معروف
لن يَدْعُو لن يَدْعُوَان تَدْعُو لن تَدْعُوَان يَدْعُوْنَ لن تَدْعُو
لن تَدْعُوَان تَدْعُو لن تَدْعِي لن تَدْعُوَان تَدْعُوْنَ لن أَدْعُو
لن تَدْعُو نفي تأكيد بلن در فعل مستقبل مجهول لن يَدْعِي لن يَدْعِيَا
لن يَدْعُوَان تَدْعِي لن تَدْعِيَا لن يَدْعِيَان لن تَدْعِي لن تَدْعِيَا
لن تَدْعُوَا لن تَدْعِي لن تَدْعِيَا لن تَدْعِيَا لن أَدْعِي لن تَدْعِي
نفي جزم در فعل مستقبل معروف لَمَدْعُ لَمَدْعُو لَمَدْعُوَا
لَمَدْعُ لَمَدْعُوَا لَمَدْعُوْنَ لَمَدْعُ لَمَدْعُوَا لَمَدْعُوَا لَمَدْعُوَا
لَمَدْعُوَا لَمَدْعُوْنَ لَمَدْعُ لَمَدْعُوَا لَمَدْعُوَا لَمَدْعُوَا لَمَدْعُوَا
لَمَدْعُوَا لَمَدْعُوْنَ لَمَدْعُ نفي جزم در فعل مستقبل مجهول

یعنی واحد ذکر غائب و توحش غایب و ذکر ماضی و دو صیغه مشکلم در اصل بر یک و جہ است و شش صیغہ یعنی تثنیہ و دو جمع یکے توحش غائب و دو م توحش حاضر در اصل بر یک نسق است و صد صیغہ یعنی جمع ذکر غائب و حاضر و واحد توحش حاضر در اصل بر یک مہراست و مہرازم داخل شد برید نحو آفرش را جز کرد و علامت بر مہر موقوف

لِتَدْعَا لِدُعَايْنِ لَا دُعَا لِدُعَا امراض معروف بانون ثقيله اَدْعُوْنَ
اَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ امراض مجهول بانون
ثقيله لِتَدْعَايْنِ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعَايْنِ لِتَدْعَايْنِ لِتَدْعَايْنِ
امراض معروف بانون ثقيله لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ
لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ امراض
مجهول بانون ثقيله لِتَدْعَايْنِ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ
لِتَدْعَايْنِ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ امراض معروف بانون
خفيفه اَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ اَدْعُوْنَ امراض مجهول بانون خفيفه
لِتَدْعَايْنِ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ امراض معروف بانون خفيفه
لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ امراض مجهول بانون خفيفه
لِتَدْعَايْنِ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ لِتَدْعُوْنَ امراض معروف
لا تَدْعُوْا لا تَدْعُوْا لا تَدْعُوْا لا تَدْعُوْا لا تَدْعُوْنَ امراض
مجهول لا تَدْعُوْا لا تَدْعُوْا لا تَدْعُوْا لا تَدْعُوْا لا تَدْعُوْنَ
امراض معروف لا تَدْعُوْا لا تَدْعُوْا لا تَدْعُوْا لا تَدْعُوْا لا تَدْعُوْنَ
لا اَدْعُوْا لا تَدْعُوْا لا تَدْعُوْا لا تَدْعُوْا لا تَدْعُوْنَ

لَا تُدْعِيَا لِأَيْدِي عَيْنٍ لَا أَدْعُ لَا تُدْعِمَ هِيَ حَاضِرٌ مَعْرُوفٌ بِأَنْزُونٍ ثَقِيلَةٍ لَا تُدْعِيَنَّ
لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ
مَجْزُولٌ بِأَنْزُونٍ ثَقِيلَةٍ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ
لَا تُدْعِيَنَّ هِيَ غَائِبٌ مَعْرُوفٌ بِأَنْزُونٍ ثَقِيلَةٍ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ
لَا يُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ
هِيَ غَائِبٌ مَجْزُولٌ بِأَنْزُونٍ ثَقِيلَةٍ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ
لَا تُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ
لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ لَا تُدْعِيَنَّ
لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ
دَاعُونَ دَاعِيَةٌ دَاعِيَةٌ دَاعِيَةٌ دَاعِيَةٌ دَاعِيَةٌ دَاعِيَةٌ دَاعِيَةٌ دَاعِيَةٌ دَاعِيَةٌ دَاعِيَةٌ
مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ
مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ مَدْعُوٌّ
شَدِيدٌ إِكْرَامٌ هُوَ وَكَهْوَ كَلِمَةٌ بَدِيعَةٌ شَدِيدٌ إِكْرَامٌ هُوَ وَكَهْوَ كَلِمَةٌ بَدِيعَةٌ شَدِيدٌ إِكْرَامٌ هُوَ وَكَهْوَ كَلِمَةٌ بَدِيعَةٌ
بِمَنْزِلَةِ مَنْ هُوَ بِأَنْزُونٍ ثَقِيلَةٍ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ لَا يُدْعِيَنَّ

له کلام در اصل دایره بود و
در طرف بعد کسر و افتاد آن را باید
بدل کرد تا چهار ساکنین شود
یا در تنوین یا در حذف کردن و اگر
شد ۴ مولوی نور علی خفرا لفظی
این ثقیل در است بسبب
بین نقل می بینی که بنای فعل مقتضی
مکسور مفهوم در لغت عرب نیامده
پس اگر مدین و او قلیله کرده باشد
بدل نمی کردند لازم می آید مفهوم
بعد کسر و این ده کلام عرب یافته شده
شود مگر نادیده انداختی ۴ مولوی
نور علی رحمة الله العالی

یا گردد و بفیصد و یا نیز چون مُعِل و مُسْتَعِل و قاض و دایم صرف ناقص
 یائی اذ باب فَعَلَ یَفْعِلُ اثبات فعل ماضی معروف رَمِیَ رَمِیَا رَمَوْا
 رَمَتْ رَمَتَا رَمَیْنِ رَمِیتِ رَمِیْتُمَا رَمِیتُمْ رَمِیتُمْ رَمِیتُمْ
 رَمِیتُ رَمِینَا اثبات فعل ماضی مجهول رَمِیَ رَمِیَا رَمَوْا رَمِیتِ
 رَمِیتَا رَمِینِ رَمِیتِ رَمِیتُمَا رَمِیتُمْ رَمِیتُمْ رَمِیتُمْ
 رَمِیتُ رَمِینَا اثبات فعل مضارع معروف یَرْمِیَ یَرْمِیَانِ یَرْمِیَانِ
 یَرْمُونَ تَرْمِیَ تَرْمِیَانِ یَرْمِیْنِ تَرْمِیَ تَرْمِیَانِ تَرْمِیْنِ
 تَرْمِیْنِ تَرْمِیَانِ تَرْمِیْنِ تَرْمِیْنِ تَرْمِیْنِ تَرْمِیْنِ
 مجهول یُرْمِیَ یُرْمِیَانِ یُرْمِیْنِ تَرْمِیَ تَرْمِیَانِ یُرْمِیْنِ
 تَرْمِیَ تَرْمِیَانِ تَرْمِیْنِ تَرْمِیْنِ تَرْمِیْنِ تَرْمِیْنِ
 تَرْمِیَ نفی تاکید یلین در فعل مستقبل معروف لَنْ یُرْمِیَ لَنْ یُرْمِیَا
 لَنْ یُرْمُوا لَنْ تَرْمِیَ لَنْ تَرْمِیَا لَنْ یُرْمِیْنِ لَنْ تَرْمِیْنِ لَنْ تَرْمِیَا لَنْ تَرْمِیَا
 لَنْ تَرْمِیَ لَنْ تَرْمِیَا لَنْ تَرْمِیْنِ لَنْ تَرْمِیْنِ لَنْ تَرْمِیَا لَنْ تَرْمِیَا
 فعل مستقبل مجهول لَنْ یُرْمِیَ لَنْ یُرْمِیَا لَنْ یُرْمُوا لَنْ تَرْمِیَ لَنْ تَرْمِیَا
 لَنْ تَرْمِیْنِ لَنْ تَرْمِیَ لَنْ تَرْمِیَا لَنْ تَرْمُوا لَنْ تَرْمِیَ لَنْ تَرْمِیَا

له مثل مُسْتَعِل در اصل مُعِل و مُسْتَعِل
 بود و آو در طرف واقع شد بعد کسر آن و آو را بیاد
 بدل کرد و مُسْتَعِل و مُسْتَعِل شد پس ضمیر بر اقبل
 داشته ساکن کرده و اجتناف ساکنین شد میان یار
 و تنوین یار را حذف کردند و همچنین یار و تنوین
 که گوی مثل و مُسْتَعِل در اصل مُعِل و مُسْتَعِل
 بود و آو بود و در موضع ثالث حاکم در مثالی اول
 در موضع رابع و در مثالی ثانی در موضع سابع
 افتاد و حرکت اقبل مخالف و آو بود آن و آو را
 بیاد بدل کرد و یار را با التماس ساکنین نگذاشتند
 درین صورت هر چهار مثالی افتاد و یار به جهت
 التماس ساکنین غایب بود ۱۳ قاض در اصل
 قاضی بود و ضمیر بر یار و دشوار داشته ساکن کرده
 اجتناف ساکنین شد میان یار و تنوین یار را
 حذف کردند قاضی شد و ظاهر این مثال فقط
 افتادن یار است و مثال مجهول که ابدل و آو
 اولاً بیاد بعد از آن افتادن آن با التماس ساکنین
 چنانکه در رابع و مثل و مُسْتَعِل دانستی ۱۴ موهو
 در اصل موهو ۱۵ موهو در اصل موهو بود
 یار موهو ماکشش مفتوح آن یار با الف بدل کرد
 اجتناف ساکنین شد میان و آو و الف الف را
 حذف کردند و موهو ۱۶ موهو در اصل
 موهو بود و ضمیر بر اقبل داشته نقل کرده
 با قبل و آو و بعد از حرکت اقبل اجتناف
 ساکنین شد میان یار و آو و آو را از الگه
 موهو شد ۱۷ موهو در اصل موهو
 بود کسر بر یار بعد کسر نقل داشته ساکن
 کردند اجتناف ساکنین شد میان دو یار اول
 را حذف کردند و موهو شد ۱۸ موهو
 در اصل موهو بود یار موهو ماکشش مفتوح
 یار را با الف بدل کردند موهو شد ۱۹

۱۰ یَرْمُؤَنَّ در اصل یَرْمُؤَنَّ بود
 ضمیر بر آء بعد کسر ثقیل داشت
 نقل کرده بما قبل واو بعد از الء کحت
 قبل اجتماع ساکنین شد میان یاء و
 ذون تاکید یاء اُفَاء یَرْمُؤَنَّ شد ۱۲
 ۱۱ یَرْمُؤَنَّ در اصل یَرْمُؤَنَّ بود
 یاء بر محک قبش مقصوره آن یاء را
 بالغ بدل کردند اجتماع ساکنین شد
 میان الف و واو الف راعضه کردند
 بعده چون دیدند که در واو ذون تاکید
 هم اجتماع ساکنین است واو را حرکت
 قصه دادند زیرا که اگر بالتقاء ساکنین
 واو راعضه میکردند التباس می شد
 از دو حی صورت جمیع ذکر معروف لهذا
 او را برقرار داشتند ۱۳
 مولوی انور علی رحمانی القاسمی

مولوی انور علی رحمان اللہ القوس

له نام در اصل زاری بود
ضمیر بر آن و شوار داشته
ساکن کردن غایب ساکن شد
میان بار و تنوین با افتاد
نام شد ۱۱

لَا تَرْمِيَا لَآرْمِيْنَ هِيَ حَاضِرٌ مَّجْهُولٌ لَا تَرْمِيَا لَآرْمِيًّا لَا تَرْمِيَا لَآرْمِيًّا
لَا تَرْمِيَا لَآرْمِيْنَ هِيَ غَائِبٌ مَّعْرُوفٌ لَا يَرْمِي لَآرْمِيًّا لَا يَرْمِيَا
لَا تَرْمِيَا لَآرْمِيًّا لَا يَرْمِيْنَ لَا أَرْمِي لَا تَرْمِي هِيَ غَائِبٌ مَّجْهُولٌ
لَا يَرْمِي لَآرْمِيًّا لَا يَرْمِيَا لَا تَرْمِيَا لَآرْمِيْنَ لَا أَرْمِي لَا تَرْمِي
لَا تَرْمِي هِيَ حَاضِرٌ مَّعْرُوفٌ بَانُونٌ ثَقِيلٌ لَا تَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ لَا تَرْمِيْنَ
لَا تَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ لَا تَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ لَا تَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ
هِيَ غَائِبٌ مَّعْرُوفٌ بَانُونٌ ثَقِيلٌ لَا يَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ لَا يَرْمِيْنَ
لَا تَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ لَا يَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ لَا أَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ هِيَ غَائِبٌ
مَّجْهُولٌ بَانُونٌ ثَقِيلٌ لَا يَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ لَا يَرْمِيْنَ لَآرْمِيَّانِ
لَا تَرْمِيَّانِ لَا يَرْمِيَّانِ لَآرْمِيَّانِ لَا تَرْمِيْنَ هِيَ حَاضِرٌ مَّعْرُوفٌ
بَانُونٌ خَفِيفٌ لَا تَرْمِيْنَ لَآرْمِيْنَ هِيَ حَاضِرٌ مَّجْهُولٌ بَانُونٌ خَفِيفٌ
لَا تَرْمِيْنَ لَآرْمِيْنَ لَا تَرْمِيْنَ هِيَ غَائِبٌ مَّعْرُوفٌ بَانُونٌ خَفِيفٌ لَا يَرْمِيْنَ
لَا يَرْمِيْنَ لَآرْمِيْنَ لَآرْمِيْنَ لَا تَرْمِيْنَ هِيَ غَائِبٌ مَّجْهُولٌ بَانُونٌ خَفِيفٌ
لَا يَرْمِيْنَ لَآرْمِيْنَ لَا تَرْمِيْنَ لَآرْمِيْنَ لَا أَرْمِيْنَ لَآرْمِيْنَ اِسْمُ فَاعِلٍ لَآرْمِيَّانِ

رَامُونَ رَامِيَّةً رَامِيَتَانِ رَامِيَاتُ اسْم مفعول مَرْمِيٌّ مَرْمِيَّتَانِ مَرْمِيَّتُونَ
 مَرْمِيَّةٌ مَرْمِيَّتَانِ مَرْمِيَّاتُ قوانین این ابواب چون قوانین ابواب مقدم است
 اما مَرْمِيٌّ در اصل مَرْمُوئی بوده است و او را یار کردند و یار او را یار او نام کردند و ما قبل یار
 کسی که نزد بر او موافقت یا مَرْمِيٌّ شد زیرا که هر جا که او و یار هم آیند و او را یار ایشان ساکن باشد
 و بدل از چیز نباشد و محمول بر محو تحکیر نباشد از التباس این باشند آن و او را یار بدل کنند
 یار را در یار او نام نمایند و ما قبل می کشند و هر چند مفعول باشد چون مَرْمِيٌّ و سَيِّدٌ و مَرْمِيٌّ
 و لَتَانٌ که در اصل مَرْمُوئی و سَيِّدٌ و طَوِيٌّ و لَوِيَانٌ بوده است و در چنانچه
 و او یار نشد زیرا که یار بدل از او است که در اصل دَفْعَانٌ بوده است نه بین که جمع
 می دوازده می آید و در اَسْبُودٌ و او یار نشد زیرا که محمول است بر اَسَاوِدٌ
 و در اَبُو مَر و او بسلامت ماند زیرا که از التباس امین نیست و در حَيَوَةٌ و
 حَيَوُونَ و او بسلامت از بند بر شد و و صرف ناقص از ابواب دیگر برین اصول مذکور
 قیاس کنند بآب فعال چون اَعْلَى يُعْلِي اَعْلَاءُ فهو مَعْلٍ و اَعْلَى يُعْلِي اَعْلَاءُ
 فهو مَعْلٌ الامر من اَعْلٍ و الفی عنه لا تَعْلٍ بآب تَفْعِيل تَعْيِي تَعْمِيَةٌ فهو مَعْمٍ
 و تَعْيِي تَعْمِيَةٌ فهو مَعْمٍ الامر من تَعْمٍ و الفی عنه لا تَعْمٍ بآب تَفْعُلْ تَعْلَةٌ يَتَعْلَقُ
 تَلَقُّوا فهو مَتَلَقٌ و تَلَقُّوا يَتَلَقُّ تَلَقُّوا فهو مَتَلَقٌ الامر من تَلَقُّوا و الفی عنه لا تَتَلَقُّ

۱ مَرْمِيٌّ در اصل مَرْمُوئی بود و او را
 یار و یک جا جمع آمدند و او را یار ایشان
 بودند و او را یار کردند و او را یار او نام
 کردند و مفعول مَرْمِيٌّ را بکسر بدل کردند بر آنست
 مناسبت با مَرْمِيٌّ شد ۲ مَرْمِيَّتَانِ امر از است
 از مَرْمِيَّتَانِ و طَوِيٌّ که او را یار او نام کردند
 است پس اگر تعیل کند انتحال از افت
 به مثل لازم آید ۳ مَرْمِيَّتَانِ امر از است
 از اَسْبُودٌ و مَرْمِيَّتَانِ که تعصیر هر دو است
 از اگر محمول است بر اَسَاوِدٌ و مَرْمِيَّتَانِ ۴
 مَرْمِيٌّ از مَرْمُوئی بعد الله الی ۵ مَرْمِيٌّ
 و مَرْمِيٌّ روز به یار روشن گذاشت ۶ مَرْمِيٌّ
 از اگر محمول است بر اَسَاوِدٌ و مَرْمِيَّتَانِ ۷
 از مَرْمِيٌّ که بمنی مَرْمِيَّتَانِ و زن به مَرْمِيٌّ
 است ۸ مَرْمِيَّتَانِ نام مَرْمِيَّتَانِ و مَرْمِيَّتَانِ
 را هم گویند و تعیل کنند از مَرْمِيَّتَانِ ۹ مَرْمِيَّتَانِ
 موافق قیاس است از اگر از او نام میگردند
 مَرْمِيَّتَانِ و مَرْمِيَّتَانِ که بسلامت می باشد
 ۱۰ مَرْمِيَّتَانِ در اصل مَرْمِيَّتَانِ بود و او را یار او
 در طرف بود کسر یار بدل کردند و مَرْمِيَّتَانِ
 تعیل داشته ساکن کردند تعیل شد ۱۱ مَرْمِيَّتَانِ
 از مَرْمِيَّتَانِ در اصل مَرْمِيَّتَانِ بود و او را یار او
 طرف بعد از مَرْمِيَّتَانِ به مَرْمِيَّتَانِ بدل کردند و مَرْمِيَّتَانِ
 شد ۱۲ مَرْمِيَّتَانِ در اصل مَرْمِيَّتَانِ بود و او را
 واقع شد در اسم ممکن به مَرْمِيَّتَانِ و این تعیل
 مَرْمِيَّتَانِ را بکسر بدل کردند پس قاعده و افتاد
 در طرف است بعد کسر آن و او را یار کردند
 تلقیا شد ۱۳

نشد

بَابُ فِتْعَالُ اجْتَنَى يَجْتَنِي اجْتِنَاءٌ فَهُوَ يَجْتَنِي وَاجْتَنَى يَجْتَنِي
 اجْتِنَاءٌ فَهُوَ يَجْتَنِي الامتناع اجْتِنَاءٌ وَالْهِيَ عَنْهُ لَا تَجْتَنِي امَّا
 تَجْتَنِيَّةٌ در اصل تَجْتَنِيو بود و او یا رگشت بر حسب قاعده یک را انگندند و تا در آخر عوض
 آن در آوردند تَجْتَنِيَّةٌ شد قانون هر جا که دو حرف از یک جنس بهم آیند یکی را
 تخفیف کنند به طریق یکی اقسام چون فِتْعَالٌ و عَنٌ دوم حذف بر خلاف قیاس
 چون طَلْتُ و مَسْتُ سوم ابدال بر خلاف قیاس چون قَدْ خَابَ مَنْ
 دَسَمَهَا که در اصل دَسَمَهَا بود تَلَقَّى که در اصل تَلَقَّوْا بوده است فِتْمَةٌ فاف را بکسر
 بدل کردند و او را بیاء بدل کردند تَلَقَّى شد بعد یا ساکن کردند بسبب تحقق التقای
 ساکنین میاء و تَوین یا را انگندند تَلَقَّى شد زیرا چه در سخن عرب هیچ اسم ممکن نیایی که در آخر
 او حرف ملت باشد پیش از وی فِتْمَةٌ بود اگر چنین اتفاق افتد فِتْمَةٌ را بکسر بدل کنند اگر حرف
 ملت و او باشد یا کنند چون تَلَقَّى و تَلَاَّقٍ و قَلَنْسٍ و اَدْلٍ که در اصل تَلَقَّوْا و
 تَلَاَّقُوا و قَلَنْسُوا و اَدْلُوا بوده است صرف لیف مفروق برین اصول که یاد کرده شد بیرون
 می آید فای وی را بر معتل فاع قیاس کنند و لام وی را بر معتل لام از حَضَبٍ یَغْوِبُ
 چون قَفَى یَغْوٍ و قَايَةً و دَقِيًّا فَهُوَ دَقِيٌّ و دَقِيٌّ یَغْوِيٌّ و قَايَةً و دَقِيًّا فَذَلِكَ
 مَوْقِيٌّ الْاَمْرُ مِنْهُ قِيٌّ وَالْهِيَ عَنْهُ لَا يَنْقِي وَاذْ سَمِعَ يَسْمَعُ بِمَنْ وَجِيَّ

له در اصل تَجْتَنِيو بود و تا در
 یاء در یک جا بهم آمدند و او را بیاء
 ساکن بودند و او را یاء کردند پس شد
 نموده تا عوض آن در آخر زیاد
 کرد و بر تخفیف تَجْتَنِيَّةٌ شد
 مَسْتُ سَوْدَن اذ مَسَّ يَمَسُّ و
 گاهی حذف میکنند سین اولی و کسر
 اش بریم گزارد و بعضی هم در حال
 مفتوحه دارم هم قَلَنْسٍ در قولی که
 قَلَنْسٍ قَلَنْسٍ قَلَنْسٍ بجز غلام
 و نه آن اصل او قَلَنْسٍ است
 در دو رسیدن که کذا فی القواعد
 به بهره و نا امید شد کسی که
 پنهان و گناه کرد آن نفس را

لَا ذُبْنَ لَنْذَبْنَ لَا م تَاكِيدَ بَانُونِ خَفِيفَهُ دَر فَعْلِ مُسْتَقْبَلِ مَعْرُوفٍ لَيْذُبْنَ
لَيْذُبْنَ لَنْذَبْنَ لَنْذَبْنَ لَنْذَبْنَ لَنْذَبْنَ لَا ذُبْنَ لَنْذَبْنَ لَا م تَاكِيدَ
تَاكِيدَ بَانُونِ خَفِيفَهُ دَر فَعْلِ مُسْتَقْبَلِ مَجْهُولٍ لَيْذُبْنَ لَيْذُبْنَ لَنْذَبْنَ
لَنْذَبْنَ لَنْذَبْنَ لَنْذَبْنَ لَا ذُبْنَ لَنْذَبْنَ اَمْرًا حَاضِرًا مَعْرُوفًا ذُبْ
ذُبَا ذُبَا ذُبْ ذُبَا اَذُبْنَ اَمْرًا حَاضِرًا مَجْهُولًا لَنْذَبْتَ لَنْذَبْتَ
لَنْذَبُوا لَنْذَبْتُ لَنْذَبْتُ لَنْذَبْتُ اَمْرًا غَائِبًا مَعْرُوفًا لَيْذُبْتَ
لَيْذُبْتَ لَيْذُبُوا لَنْذَبْتَ لَنْذَبْتَ لَيْذُبْتَ لَيْذُبْتَ لَا ذُبْتَ لَنْذَبْتَ
اَمْرًا غَائِبًا مَجْهُولًا لَيْذُبْتَ لَيْذُبْتَ لَيْذُبُوا لَنْذَبْتَ لَنْذَبْتَ
لَيْذُبْنَ لَا ذُبْتَ لَنْذَبْتَ اَمْرًا حَاضِرًا مَعْرُوفًا بَانُونِ ثَقِيلَهُ
ذُبْنَ ذُبَانِ ذُبْنَ ذُبْنَ ذُبَانِ اَذُبْنَانِ اَمْرًا حَاضِرًا مَجْهُولًا
بَانُونِ ثَقِيلَهُ لَنْذَبْنَ لَنْذَبَانِ لَنْذَبْنَ لَنْذَبْنَ لَنْذَبَانِ لَنْذَبْنَانِ
اَمْرًا غَائِبًا مَعْرُوفًا بَانُونِ ثَقِيلَهُ لَيْذُبْنَ لَيْذُبَانِ لَيْذُبْنَانِ
لَنْذَبْنَ لَنْذَبَانِ لَيْذُبْنَانِ لَا ذُبْنَ لَنْذَبْنَ اَمْرًا غَائِبًا
مَجْهُولًا بَانُونِ ثَقِيلَهُ لَيْذُبْنَ لَيْذُبَانِ لَيْذُبْنَانِ لَنْذَبْنَ
لَنْذَبَانِ لَيْذُبْنَانِ لَا ذُبْنَ لَنْذَبْنَ اَمْرًا حَاضِرًا

له ذب در اصل اذوب بود بر آنکه
ادغام در اذوب جازه است و اینست
لنذر بر اصل داشتن هم میگوید پس قانونش
اینکه دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول
متحرک ثانی ساکن و ما قبل آنها نیز ساکن
بود حرکت حرف اول فعل کرده با قبل
و چون اجتناف ساکنین شد در دو حرف
میگفت ثانی را فتح دادند بنا بر آنکه اخف الحركات
است یا کسر دادند باعتبار اصل آن الساکن
اذا متوک متوک با کسر یا ضم داده جهت
مناسبت ضمه بین و بر تقدیرش اول
ادغام کردند و همزه وصل از جهت فعله
ابتداء بسکون آورده بودند چون ابتداء
بسکون باقی ماند همزه را از کلمه زدند
ذوب ذب شد ۱۲ مولوی انور علی
رحمه الله الولی.

لَا أَذْبَنَ لَا تَذْبَنَ هِی غَائِبٌ بِجَمُولِ بَانُونٍ ثَقِيلَةٍ لَا یَذْبَنَ لَا یَذْبَنَ
لَا تَذْبَنَ لَا تَذْبَنَ لَا تَذْبَنَ لَا یَذْبَنَ لَا یَذْبَنَ لَا تَذْبَنَ لَا تَذْبَنَ
هِی حَاضِرٌ مَعْرُوفٌ بَانُونٍ خَفِیفَةٍ لَا تَذْبَنَ لَا تَذْبَنَ لَا تَذْبَنَ هِی حَاضِرٌ
بِجَمُولِ بَانُونٍ خَفِیفَةٍ لَا تَذْبَنَ لَا تَذْبَنَ لَا تَذْبَنَ هِی غَائِبٌ مَعْرُوفٌ
بَانُونٍ خَفِیفَةٍ لَا یَذْبَنَ لَا یَذْبَنَ لَا تَذْبَنَ لَا أَذْبَنَ لَا تَذْبَنَ
هِی غَائِبٌ بِجَمُولِ بَانُونٍ خَفِیفَةٍ لَا یَذْبَنَ لَا یَذْبَنَ لَا تَذْبَنَ لَا أَذْبَنَ
لَا تَذْبَنَ اسْمُ فَاعِلٍ ذَابٌ ذَابَانٌ ذَابُونٌ ذَابَةٌ ذَابَتَانِ
ذَابَاتُ اسْمُ مَفْعُولٍ مَذْبُوبٌ مَذْبُوبَانِ مَذْبُوبُونَ مَذْبُوبَةٌ
مَذْبُوبَتَانِ مَذْبُوبَاتُ قَوَائِنُ ذَبٌّ در اصل ذَبٌّ بود بابتِ اَوَّلِ رَاسِکُنْ
سَاقِند و دَرْدَمِ اَدْفَامِ کَرْدَنْدِ ذَبُّ شَدِزِیرَاکِ هَر جَاکِ دُو حَرْفِ یَمَحُّ اَزِ یَکِ جِنْسِ یَا اَزِ
یَکِ مَحْزُوجِ یَا اَزِ دُو مَحْزُوجِ مُتَقَابِلِ هِمِ آئِند و هَر دُو مَحْزُوجِ بَاشَد بِحَرْکِ لَازِمِ و کَلِمَةُ اَلتَّبَاسِ
هِمِ اَیْمِنِ بَاشَد لَمَعْنِ بِرَایِ عَاسِی بَاشَد حَرْفِ اَوَّلِ رَاسِکُنْ کُنْدَ اِکْرَ بَاشَد و دَرْدَمِ اَدْفَامِ نَایَمِنِ چُونِ
ذَبُّ دَحْجَلٍ دَحْلٌ و مَلَّ و عَبْدَتٌ و لَیْسَتْ و دَرْدَمِ ذَیْنٌ وَاغَوَاتِ اَنِ اَدْفَامِ نَشْدِزِیرَاکِ
حَرْفِ دُومِ مَحْزُوجِ نِیست و دَرْدَمِ اَذْبِنَ اَلْکَلْبِ اَدْفَامِ شَدِزِیرَاکِ حَرْفِ دُومِ لَازِمِ
نِیست و دَرْدَمِ سَبَبُ اَدْفَامِ نَشْدِزِیرَاکِ اَزِ التَّبَاسِ اَیْمِنِ نِیست و دَرْدَمِ قُصْدُ
نَایَمِنِ

لَا مثال بودن دو حرف از یک
حرف که آن حرف مذکر و اوست و مثلاً
ثقیلاً است
لَا مثال بودن دو حرف از دو
حرف مختلف و هر دو مذکر و مثلاً
دو حرف از یک

الف مصنف محمد اشرفی مثال آورد
 لسان از اصول ابواب یعنی مجرود چهارم از
 باب افعال و پنجم از باب استفعال یعنی مجرود
 پس اعراض دارد نشد که سه مثال لسان
 کفایت می کرد ۱۰ جاکما از موالع لوفام
 یکے آنست که حرف اول در شلین مدغم فیها
 خواه در باب تفصیل و تفعل یافته شود یا غیر
 آن از اگر اول یا در حرف باشد لوفام
 کند لوفام اول زائل شود پس معلوم نشد
 که این کدام وزن است یا اینکه در حرف را
 در یک حرف ادغام کند و این منفع است ۱۱
 ماضی معروف از محذوفه یعنی فرب
 دادن ۱۲ مولوی از خطه رحمه الله الوصلی
 ۱۳ با که حرف طت و قتی که ساکن باشد
 شسته بحرین می شود پس اگر حرکت آبلش
 جانش باشد حرف مدولین گیرند پس هر حرف
 در حرف بین است و کس این زیر که حرف طت
 ساکن و آبلش حرکت غیر جانش را حرف
 بین خواهند گفت در حرف مدولین همیشه مد
 باشد و داده و یا گاهی حرف بین می باشند
 چون قول و بیج و گاهی حرف مد چون بیک
 و بیج و گاهی حرف مدولین نمی باشند چون
 از ابتدای کلمات واقع شوند چون و مد و غیر
 و مد را مدگرند از جهت درازی صوت آنها
 وقت تلفظ و قین از جهت خروج آنها از
 مخارج خود با برتری و سهولت ۱۴ از شرح
 تعریف -

ادغام نشد زیرا که لمحق بر مخرج است اگر ادغام کنند الحاق باطل شود یدنب در اصل یدنب بود
 حرکت با اول را نقل کرده با قبل دادند و باز در بار ادغام کردند یدنب شد زیرا که هر جا که ادغام
 کنند بجز آنکه با قبل آن مدغم متحرک است یا ساکن اگر متحرک باشد حرکت حرف اول را میندازند و
 ساکن کرده در دوم ادغام کنند و اگر ساکن باشد حرکت مدغم آورد و بهند پس ادغام کنند چون
 ذنب یدنب و عقی یعقی و قریق و لیل یلیل و استود یستود و لریذنب
 در اصل لم یذنب بود باقی اول ساکن شد از جهت ادغام و ثانی ساکن شد لم جازم پس دو ساکن
 بهم آمدند و در سخن عرب دو ساکن بهم نیامدند و در وقف حرف آخر حرکت دادند بعضی فخر لان
 النقة اخف الحركات و بعضی کسر لان الشاکن اذ الحول حوله بالکسر و بعضی
 از جهت موافقت با قبل و بعضی بر اصل خود داشته اند و حکم امر و نهی برین قیاس است و در باب
 یخذه الی جاز و اول نهیب بنو نیم است ۱۵
 تفصیل و تفعل ادغام نشد زیرا که ادغام در اصل باب است بدانکه تعلیل کرد و در هر دو مقول و معطی آمده یا
 کرده شد اما تعلیل چند دیگر که بدان حاجت آفتد نیز یاد کنم تعلیل اول هر الف که با قبل آن مفهم باشد
 و او گردد چون خادع و خادع و خالید و خالید تعلیل آخر هر الف که با قبل آن مکسور باشد
 یا گردد چون عراب و عراب و مفتاح و مفتاح و معایق و معایق تعلیل آخر هر حرف مدولین که سوم
 جا باشد زاید بود پس از الف فعایل آفتد جزو گردد چون گیرید و کزاید
 و معایق و معایق و کوب و کوب و کاب و کاب اما در معیشة و معایش
 ۱۶ مولوی

همزه گشت زیرا که زائده نیست بلکه اصل است و در مصیبه و مصائب با آنکه اصل است همزه
 قنوت و سنی و نفع و منفعت مصائب جمع ۱۱ هرگز
 گشت بر غلا قیاس و اگر در چهارم جا باشد چون در جمع تخم ها افتد یاد گردد چون نحو آب و
 عصاره و عصاره و عصاره تعلیل آخر هر جا که الف جمع در میان دو واو
 یا دو یاء افتد آخرین را همزه بدل کنند چون آوّل و آوایل که در اصل آوایل بود
 است و خیز و خیزان که در اصل خیزان بوده است و بعضی یاء سلامت دارند و در هر دو آوایل
 و دو آوایل همزه گشت زیرا که از طرف دور است تعلیل آخر هر واو که در آوّل کلمه افتد کسره
 باشد یا مضموم جانو است که می رابد کند همزه چون و جوا و جوا و جوا و جوا و جوا
 اُفْتَت و و شاک و شاک و در واو مفتوح ابدال از دو جا بیش نیامده است چون
 اُحْد که در اصل وُحْد بوده است و اُنَا که در اصل وَنَا بوده است و اگر در آوّل کلمه دو واو
 باشند هر دو تحرک باشند و دو واو دوم بدل از همزه نباشد و ابدال واو آوّل همزه اگرچه مفتوح باشد چون
 اَوَّل که در اصل وَوَّل بوده است و آوَصِل که در اصل وَوَصِل بوده است و در وَوَصِل
 بدل گشت زیرا که واو دوم بدل است از الف و اگر واو آوّل را بدل کنند توالی اعلالین
 شود و این روانیست تعلیل آخر هر واو که در جمع میان الف و کسره افتد در مفتوح
 باشد یا گردد چون حَوْض و حِیَاض و رَوْض و رِیَاض که در اصل
 حَوَاض و رِیَاض تعلیل آخر هر جمع که بر وزن فَعُول باشد از

۱ و جوا جمع و جبهه بخند

۲ و واو درین بدل همزه می شود

۳ و آجوا گویند ۱۱

۴ التَّوْقِیْتُ وقت پیدا کردن ۱۱

۵ هر نظر

۶ درنگ و زن که بگریان می خیزد

۷ اذیله ۱۱

۸ ماضی مجول بباب مناعله ۱۱

۹ عه مواراة پوشیدنی چپ ۱۱

و سَلَبُ چُونِ کَلکه کرد و آنکَلکه کرد و رفتن در چِسَب چُونِ اَصْبَحَ
 در باد شد و اَعْوَقِ بَران شد و آمدن بچِسَب چُونِ اَلَمَرِ بچِنَبه کوه پید آمد
 و دادن چِسَب چُونِ اَقْدَر گمانی گور داد و اوراد خدا و ند چِسَب شُدن چُونِ
 اَلْبَن خداوند شیر شد و اَتَمَّا خداوند غرا شد و یافتن چِسَب بَر سَفَتِ چُونِ
 اَلْمُحَلَّاتِ ستوده یافتم و اوراد اَبَدَلَتِ فَعَلَ چُونِ اَشْفَقَ ترسید و اَلْحَجَجِ
 اَلْحَاج کرد و خاصیت باب تَفْعِيلِ شش چیز است تعدیه چُونِ خَوَجِ بیرون
 آمد و خَوَجَه برون آوردم و اول و میا لَعَب چُونِ قَطْعَتُهُ پاره کردم و اوراد سَلَبُ
 چُونِ قَذَايَتِ حَبْنَه پَر غَس شد چِسَم او و قَذَايَتِ حَبْنَه خَس از چِسَم او بردم و
 نسبت چُونِ فُسْقَتُهُ ناسق خوانم و اول و کَفَرَتُهُ کافر خوانم و اوراد و عَاب چُونِ حَبْنَه
 حَبْلُ الله گفتم و اوراد و سَقِيَتُهُ سَقَا الله گفتم و اوراد اَبَدَلَتِ فَعَلَ
 چُونِ کَلْبَتُهُ سخن گفتم با و خاصیت باب تَفْعِيلِ پنج چیز است مَلَاو
 تَفْعِيلِ چُونِ قَطْعَتُهُ قَطَعْتُ پاره پاره کردم و اوراد پس پاره پاره شد و سَلَبُ
 چُونِ حَابِ گناه کرد و مَحْوَبِ از گناه باز آمد و تَكْلُفُ چِسَب کد خوانم و
 باش چُونِ تَحَلُّمَتِ از خوشنظم نمودم و تَشَجُّعَتِ از خوشن شجاعت نمودم
 و اَمَدُکِ اَمَدُکِ گرفتن چِسَب چُونِ تَجَمُّعِ جود جود خورد و

سَلَبِ زانم کردن از شیشه ماندن
 صاحب فصول الکبری اَلَمَرِ شال
 سزاوار شدن به ازال باغبان کرده
 وحی با دوست زیرا که صاحب هر دو تاج
 می نویسد اَلَمَرِ سزاوار است شدن
 است کردن سَلَبِ یعنی آمان فعل یعنی
 که هر دو با هم معنی نیامده باشد چُونِ اَشْفَقَ
 که شفقت یعنی هر دانی کردن آمد و بچِنَبه
 در سید کذافی الصلح و طریقی بتقدم
 الحمد لله علی الیم یعنی داخل شدن شکر
 در نیام آمد چُونِ اوراد و باب افعال بر نود
 گویند الحمد لله می آید بچِنَبه مضمر کردن نه
 یعنی اول کذافی القاموس و القاموس
 کَلَه با کوه کفیر در کتب لغت شفا کوه
 و صلح و تاج یعنی کوه شستن لاگناه و کَفَرَتُهُ
 دادن سوگند کرده و آتاپ یعنی کافر خوانم
 اَلْقَارِ است و کفیر وین معنی لغت حکمین
 است کذافی القاموس و صاحب مغربی نویسد
 که کفیر وین معنی از ایل سان مسخر
 نشد و تعین است در کشف القناع آمده
 هر دو با هم معنی هم آمده و نظر اعلیٰ هر دو
 از اول می رسد الله القوی ه ه یعنی کوه
 خسته کردن آمده مانند قوت و تسلط از قوت
 هم و پاره چُونِ اَلَمَرِ چُونِ تَجَمُّعِ جود جود
 کذافی الصلح و طریقی بتقدم سخن حکمین و تعلیم
 ابتداء بچِنَبه سخن گفتن آمده و چِنَبِین جمله
 سَلَبِ خط را بریده خط را کند و کَلَه
 کند بر ذوق من مفعول اثر مالا را

۱۰ شاکت یعنی شریک بودن قائل و

مفعول در فاعلیت و مفعولیت له هر یک

موجب را ۱۱ مفعول مجری ۱۲ طریق پاره

نخل بریزند ۱۳ ۱۴ فرق در تعامل و تعامل

با متبارف است که در تعامل یک عامل هر یک

می باشد چون ضارب زیر عمر آرد یعنی هر یک

فاعل و مفعول در تعامل هر دو در لفظ قائل

باشد و در بعضی فاعل مفعول و متبارف

انگه در تعامل مشارک هر دو طرف و از آن

هم می باشد چون عشره قائل و قائل عشره

گشت هر یک از این دو یک را و لایق قائل عشره

و قائل تا آنکه او اگر مفاعله مقصود است

برای اشتراک لفظین ای هر دو است در این هر دو

طرف که یکی از این مجموع فاعل باشد و دیگری

مفعول آری هر دو طرفش عام است و اگر هر یک

با متبارف معنی واحد باشد چون ضارب و ضارب

چون ضارب و قائل عشره و قائل عشره

بر قائل و با تجمعه در مفاعله در صورت تعدد طرفین

مشارکت یکجا به مجموع به جانب دیگر ضرورت

بجای تعامل که در اینجا مشارک از افراد یکجا

فیما بینهم کفایت میکند مولوی انوشی

روشن ۱۵ جوشن قرابین معنی باید بود

شکستن سخن از طرفت از طرف آمده است ۱۶

کذا فی التلوه ۱۷ یعنی سوال و طلب اصل با

استفعال است چرا که همین استفعال بر طلب

است ۱۸ در هر استعانت است بکاف

فعلی از زمان مراد غار قال اشاعر مشهور

إِنَّ الْبَغَاثَ بِأَرْضَاتِ تَنْزِيهِهِ وَالْأَنْجِلَافَ

أَسْوَدَانِ تَنْزِيهِهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمَا نَدْمٌ وَغَرَا

در زمین اگر گرسنه شود و ماده خورد بازار را

مانز میگرداند ۱۹ صاحب مفعول و غیر من

مفسرین از ترمذی و در مثال قهر آورده اند و می یابان است پس مراد از آنست که در مثال ابتداستان یعنی ترمذی در زبان تراشیده آورده و بخود اگر مجروح بدین

تَعْلَمُوا سَأَلَسَا لَمْ أَمُوتْ وَاجْتَدَأَ فَعَلَ چُون تَعْلَمُ سخن گفت و خاصیت باب

مُعَاوَلَةٌ مُشَارَكَةٌ است چُون حَادِثَةٌ جَنگ کرد با او و قَاتَلَهُ کارزار کرد با او و اگر گفته

چند چُون عَاقِبَتُ اللَّيْلَ و طَارَقَتِ النَّعْلُ و دَعَا چُون عَاثَاكَ اللَّهُ مِنَ الْمَرَضِ

مترادف است که او را خدا از بیماری ۲۰

و خاصیت باب تَعَاوَلُ دو چیز است مشارکت چُون تَضَارَعْنَا بِنُزُومٍ بایکدیگر

تَعَاوَلْنَا در برابر یک دیگر افتادیم و تکلف چیس که خوا بان و بی نباشی چُون

تَمَارَضْتُ خَوِشْتَن رَا بَسَا رَا سَنَمُ و فرقی میان تعامل و مفاعله آنست که مفاعله

از روی لفظ مفعول خواهد چُون ضَارِبَتُهُ و تعامل مفعول نخواهد لهذا تَضَارَعْتُ مگویند و

بجای او تَضَارَعْنَا گویند و خاصیت باب اِفْتَعَالَ سه چیز است اشتراک چُون

اِقْتَتَلْنَا بایکدیگر کارزار کردیم و اِشْتَرَاوُ چیس که از برای خود چُون اِشْتَرَاوُتُ بَرِیَان

کردم از برای خود و اِطْلَعْتُ لِمَنْ سَنَمُ از برای خود و اِشْتَرَاوُتُ اِفْعَالِ چُون اِفْقَرَا

در ویش شد و خاصیت باب اِسْتِفْعَالَ پنج چیز است سوال چُون

اِسْتَطَعْتُ خَرِش خواست از او و اِیْن اِصْل بَاب و طَلَب چُون اِسْتَحْسَنْتُ نیکو پنداشت

او را و اِسْتَقْبَحْتُ زشت پنداشت او را و اِجْدَان کس بر صفت چُون اِسْتَكْرَمْتُ

کریم پنداشت او را و اِسْتَحْلُ چُون اِسْتَسْمَرَ الْبَغَاثُ مَرُغ گشت مَرُغ ضیف و

اِسْتَفْخَقَ الْعَجَلُ اَبُو گشت جمل و اِسْتَحْدَأَ فَعَلَ چُون اِسْتَجْعَمُ اَنَا دَلَّی

در مفر ۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

۲۷

۲۸

۲۹

۳۰

۳۱

۳۲

۳۳

۳۴

۳۵

۳۶

بکستہ میں طیب چاربان ۱۱ غیاث

1

۱۲۱

پیرا ۱۱۱

رضی نباتا

یادگار گردن ۱۳

نوشته: در دگرگونی

خش کردن ۳۳

جانبیہ کی جگہ پر جان بوجھ کر دنی ۱۲

1990

پیشہ و مہارت

وہ

۱۳۳۳

مجلس

فرقہ داروں کی بیعت

و فعال آمثال و بشو تر من
آنچه آید روزانش یاد کرده تذکره
کتاب و سلام آمد کتاب و
کتاب مصدق کتب و باب تفسیر
مثل قلموس و در هر حال یافته
شود آری خیال با کسر و تخفیف مصدق
نقل آید چون کذب که در بعضی
دیده شد و از دست لول قالی نگذرد
باینجا کذب آباد و تخفیف لیکن شیخ فی
در شرح ثانیه می گوید من اینک نسیم
که کتاب تخفیف را مصدق کذب تخفیف
همین گفته باشد خداوند من آن است
که در آیت به تخفیف کذاب را مصدق کذاب
می گویند مصدق کذاب ۵۵ نماز گزار
و در دو گفتن در است کردن مصداق
آتش که کاذب القهر

وازمقتل فاکبر میں مفعول از هر با که باشد چون مؤعدا و مؤجلا و از مقل لام و
مضاعف مفعول باشد بنظر میں چون مانی جائے آمدن و وقت آمدن و ممانی جائے
تیر انداختن و وقت تیر انداختن و مفعول جائے گرفتن و وقت گرفتن و مفعول جائے
آرام گرفتن و وقت آرام گرفتن و هر فعلی که مستقبل او یفعل و یفعل بنظر و ضم من
باشد مکان و زمان او بر وزن مفعول بنظر میں باشد چون مکتب جائے نشستن و
وقت نشستن و مسمم جائے شنیدن و وقت شنیدن و مقطع جائے بریدن و وقت
بریدن اما مشائی و مغرب و مسقط و منبت و مفرق شاذ
جائے بر آمدن جائے فرو رفتن جائے افتادن جائے روشن شدن جائے روشن کردن مسمم
است و در مشهد و مسکن و مجسم و مظلم و منبت و مفرق و کسر لغت
جائے شهادت دادن جائے آیینیدن جائے بر آمدن
است و مفعول بنظر میں مصدر همه افعال را باشد چون ضرب مفعول یا و کتب
مکتبا مگو مقل فار از باب یفعل بکسر میں که بر وزن مفعول بکسر میں آید چون
وعد مؤعدا و وضع مؤضعا و بسیار جا است که در اسمائے مکان تکرار آید
چون مفعول و مفعول و از شنبه ثلاثی مکان و زمان و مصدر و مفعول هم بر
الخط و هم بر وزن مکتب آید
یکه زن آید چون مکتب جائی گرامی کردن و وقت گرامی کردن و گرامی کردن و مرد
گرامی کرده شد و هم محب جائے ترسانیدن و وقت ترسانیدن و ترسانیدن و مرد
ترسانیده شد و فاعل مفعول را در میزان بیان کردیم اما باید دانست که

۱- و نیز هر چند از ان بر خط
قیاس مفعول آمده اند چون مؤعدا و
مؤجلا نام شش و مؤجلا و مؤجلا
و مؤجلا نام شش و مؤجلا و مؤجلا
۲- شعرا در طرف یفعل مفعول
است و الا ناقص لے کمال و ضمیمه
یفعل مفعول آید و اما الا شال ۱۲
جائے گرد آوردن ۱۲
جائے قربانی حیوان و عبادت
گاه ۱۲ مولوی از وسط هر مصدر
۳- مقل فار اگر از لفظ مفعول
باشد چون مؤجلا و مؤجلا و مؤجلا
کسر خط در هر دو جا زینت ناهم ۱۲
جائے اگر چه کثیر اللفظ در
جائے باشد و آن آن چیز باشد
پس قیاس کثرت در افعال مفعول است
برای طرف لهذا جا کرد و ان شیرو گرگ
و سایر بسیار باشند گویا ماسه
و ذاب و مسبه مگر قیاس مطرد
نیست که در هر جا که خواهی بمانی لهذا
گفته نشد و مفعول و مفعول و مفعول
در انجا کثرت کفار و چه جائے خوانده

اسم فاعل از باب فَعَلَ یَفْعَلُ بکسر العین فی الماضی وفتحها فی المستقبل
 شش گونه آید فاعِلٌ ^۱ چون سَامِعٌ ^۲ و مَالٍ ^۳ و فَعِیلٌ ^۴ چون سَمِیعٌ ^۵ و عَلِیٌّ ^۶
 فَعِلٌ ^۷ چون حَزِیْنٌ ^۸ و فَرِحَ ^۹ و فَعَلَ ^{۱۰} چون أَحْمَدٌ ^{۱۱} و عَیْنٌ ^{۱۲} و مَوْتٌ ^{۱۳} و فَعْلَاءٌ ^{۱۴}
 چون حُرَّاءٌ ^{۱۵} و عَیْنَاءٌ ^{۱۶} و جَمْعُهَا ^{۱۷} فَعْلٌ ^{۱۸} چون حُرٌّ ^{۱۹} و عَیْنٌ ^{۲۰} و فَعْلَانٌ ^{۲۱} چون
 سَکَرَانٌ ^{۲۲} و عَطَشَانٌ ^{۲۳} و مَوْتٌ ^{۲۴} او فَعْلٌ ^{۲۵} چون سَکَرٌ ^{۲۶} و عَطَشٌ ^{۲۷} و فَعْلَانٌ ^{۲۸}
 چون عَرَبَانٌ ^{۲۹} و حَمِیَّانٌ ^{۳۰} اَمَّا فَعْلَانٌ ^{۳۱} صفت ماض را باشد از جَمْعُهَا ^{۳۲}
 فَعْلٌ ^{۳۳} ضد آن چون رِیَّانٌ ^{۳۴} و شَعْبَانٌ ^{۳۵} و أَفْعَلٌ ^{۳۶} صفت لازم را باشد از
 اَلْوَانٌ ^{۳۷} و عِیُوبٌ ^{۳۸} چنانکه أَحْمَدٌ ^{۳۹} مرد سُرْخٌ ^{۴۰} و أَحْمَرٌ ^{۴۱} مرد کَاژ ^{۴۲} و فَعِلٌ ^{۴۳} بکسر العین
 فعل لازم را باشد از سَمِعَ ^{۴۴} و اَدَوَّ ^{۴۵} چون فَرِحَ ^{۴۶} و وَجِعَ ^{۴۷} و وَصَبَ ^{۴۸} و بَشَرَ ^{۴۹} و بَشَرَ ^{۵۰}
 اسم فاعل از باب فَعَلَ یَفْعَلُ بضم العین فی الماضی وفتحها فی المستقبل بر وزن
 فَعِیلٌ ^{۵۱} می آید چون کَوْبٌ ^{۵۲} و عَظِیمٌ ^{۵۳} و هَتَفٌ ^{۵۴} گونه دیگر آمده است فَعْلٌ ^{۵۵} چون فَغِیمٌ ^{۵۶}
 و عِیلٌ ^{۵۷} و فَعِلٌ ^{۵۸} چون خَشِنٌ ^{۵۹} و سَهْمٌ ^{۶۰} و فَعْلٌ ^{۶۱} چون جَسَنٌ ^{۶۲} و بَطَلٌ ^{۶۳} و فَعْلٌ ^{۶۴}
 چون رَجُیٌ ^{۶۵} و فَعْلٌ ^{۶۶} چون مُلِکٌ ^{۶۷} و مُغَلٌ ^{۶۸} و فَعْلَانٌ ^{۶۹} چون ضَعَامٌ ^{۷۰} و فَعْلَانٌ ^{۷۱}
 و فَعْلَانٌ ^{۷۲} چون حَمِیَّانٌ ^{۷۳} و جَبَانٌ ^{۷۴} و حَرَامٌ ^{۷۵} باب سوم در شناختن اسما
 و آن مثل بر پنج فصل است فصل اول در شناختن اَبنیه اسم و آن

له و این وزن بمنزله مطروحات
 از غائی مجرد برسته ذکر و کلمه برسته
 موش نیز آید چون مَالِیٌ و مَالِیٌ
 له مین و مصل مین بر وزن
 بود فتمه فار و بجز بدل کردند از
 جهت تناسب مین شد
 له این شرط است در میان فرق
 در میان اوزان ششگانه
 چون جرکان و عطشان بجای گرسنه
 و تشنه
 له رِیَّان در اصل روان بود و قافیه
 مرکزی رِیَّان شد
 رحمة الله العالی

بر سه گونه است ثلاثی در باعی و خماسی و ثلاثی را در آورده بنابر است از ازان ملحد است و
دو شانیه یکی ملحد و فعل چون شمس و صعب و فعل چون قد و رجس و
یصل و فعل چون جسد و فعل چون جسد و فعل چون جسد و
یکند و فعل چون رجب و فعل چون رجب و فعل چون رجب و
لید و فعل چون طول و فعل چون طول و فعل چون طول و
شاذ و فعل چون ایل و فعل چون ایل و فعل چون ایل و
برین وزن بی نظیر پیدا شده است و رباعی را پنج بنا است باتفاق و در ششم
اختلاف فعل چون جعفر و عقر و فعل چون جعفر و عقر و
عقل و فعل چون عقل و فعل چون عقل و فعل چون عقل و
و فعل چون عقل و فعل چون عقل و فعل چون عقل و
و اگر گویند درست نیست بهنیم دال روایت می کنند و خماسی را چهار بنا است و
در نیم اختلاف کرده اند فعل چون سیف و فعل چون سیف و فعل چون سیف و

از سطر اعلی بعین است یعنی در کلام عرب یک
بکسر تین و یک بغن تین هر دو آمده است و
کسر و بار از لغت اول یا ضمه بار از لغت ثانی
ترکیب داده و یک ازان تراشیده است و
این کن است و همچنین ضمه بار و در قوله
تعالی یمن الله اگر بار که در شواذ آمده است
انقر علی ربه الله القوی که نزد اخفش
فعل آمده است از وزن مجز و بهنیم جیم
نظم دال یعنی که در ازان تراشیده که این
مخفف جادب است بخلاف ضمی که در کمال
از تلفظ نیست یا اگر بر وزن مجز و بهنیم جیم
و فعل ثالث روایت کرده است و جمع ثانی که
مشهور است آن روایت شد و فعل ثالث و لای
بر آمدن این وزن دلیل منکر است پس ثانی
آنست که این وزن نیز شاذ کرده شود و لای و
و فعل و مود و و نحو کلمه بسبب اتفاق
مخفف و نام مختص شود و نام واجب بود
ماصل آنکه هر دو وزن رباعی هر دو در فعلی از
مخفف نیست الا ضروریه الیه ۱۱ مولی اندر ط
ر بر سر ه می کشد آنست که چنانچه جناب که
از رخ است مجز و آورده شود و صاحب
قلموس و منظر در ماده جب آورده و گفته
رضی و صاحب مراح حکم نموده اند زیادت و
پس این مثال رباعی موجود نمی شود که لا یخلف
و قاضی هاربردی می گوید که وزن این اصلی
اگر ثابت شود وزن مجز و چنانچه اخفش
بر روایت آن متفق است برین تقریر و روشنی
فعل خواهد بود بنابر هم دلیل زیادت و
اصالت اصل است و در کمال و بلا ضرورت
یا فتن دلیل حکم زیادت کرده نشود و او می شنود
برین تو حیرت زیادت و ن در بنابر من است
از روی اشتقاق چه با وجود ثبوت قند و جند
و خواننده ارض جود یعنی زمین خشک به نبات است و در ظاهر است که بیشتر زمین خشک به نبات میشود از وجود و لای حکم کردیم زیادت و ن در بنابر من است
از آنکه لغت و صرف اگر چه متفقان محقق و ثابت شود از سیس قیس ۱۱ مولی اندر ط

و خواننده ارض جود یعنی زمین خشک به نبات است و در ظاهر است که بیشتر زمین خشک به نبات میشود از وجود و لای حکم کردیم زیادت و ن در بنابر من است
از آنکه لغت و صرف اگر چه متفقان محقق و ثابت شود از سیس قیس ۱۱ مولی اندر ط

چون **جَمَّاشَ** و **مَهْصَلًا** و **فَعَلَّلَ** چون **قَوَّطَبَ** و **جَوَّجَلَ** و **فَعَلَّلَ** چون
خَبَّعَ و **قَدَّعَلَ** و بنا می نیم که مختلف فیه است **فَعَلَّلَ** چون **هَنْدَلَعُ** و
آنکه گویند **فَعَلَّلَ** درست نیست گویند **هَنْدَلَعُ** تازی نیست رومی است و این جمله را
آئینه مجرد گویند و چون یک حرف یا دو حرف یا سه حرف زیاد کنند آن را مزید فیه
گویند و آن زیادت در اول کلمه و میانه و آخر کلمه باشد چون **أَحْمَدُ** و **جَحَلَدُ** و **جَحَلَدُ** و **جَحَلَدُ**
و چون چیزی از دو حذف کنند متغیض من منه گویند چون **غَبَدَ** و **وَأَخَ** و **وَأَخَ** و **وَأَخَ**
مزید فیه بسیار است اما بنا چند که حاجت بدان بیشتر باشد یاد کنم **فَعَلَّةٌ** یک بار
را باشد چون **ضَرْبَةٌ** یک بار زدن و **جَلْسَةٌ** یک بار نشستن و **فَعَلَّةٌ**
حالت را باشد چون **رَحْمَةٌ** بندش و ستار و **رَكْبَةٌ** حالت بر نشستن اسب و
مَشْيَةٌ حالت رفتار و **فَعَلَّةٌ** قائل را باشد چون **خُصْكَةٌ** آنکه بر مردمان بخندد و
لَعْنَةٌ آنکه بر مردمان لعنت کند گردد و کلمه شاذ آمده است بمعنی مفعول چون **لَقِطَةٌ** و
فَعَلَّةٌ و **فَعَلَّةٌ** بضم فاء و سکون مین مفعول را باشد چون **خُصْكَةٌ** مرویکه بر و خندد و
لَعْنَةٌ مرثیه که بر ولعت کنند و **فَعَالٌ** مرافق را باشد چون **خِيَاطٌ** سوزن و
نَصَاحٌ ریساکه برودد و زنده و **كَافٌ** بالان و داغها را نیز باشد چون
صَدَّارٌ داغیکه بر سینه شتر باشد و **جَنَابٌ** داغیکه بر پهلوئی شتر باشد

۱- قال الرضی زائد کرده معربین پسیرانی
در وزن عاصی چندین را در حق آنکه نوز
درین زائد است و از اصول نیست
مورای انور می ۱- اما مزید فیه رباعی
یک حرفی گفته که بر قول سبیه رسید
و بهشت اواب میرسد و بعد سبیه و مرگ
برین هشتاد و چند زائد کرده اند و التفصیل
فی اللبس و ط ۱- مورای انور علی حدیث
الغوی ۱- قال الرضی بلکه زیادت کما
مرء یا در خلائی مجرد است یا در غیر آن و
ثلاثی مجرد یا قد الله است و یا مجرد از کلمه
است اما ثلاثی مجرد از کلمه مطر و است و در
فعله یفتح الفاء بحذف زوائد از پس باید
که در دخول و طرآن وقت بنای مرقه
گجوتی و **فَعَلَّةٌ** و **فَعَلَّةٌ** بحذف زوائد و کلمه
بنا است نزد این صاحب بجا که کوشته
شود و تغییر کسبه **فَعَلَّةٌ** کرده نشود چون
رَشْدَةٌ و **وَرَايَةٌ** بکسر او لها و زود و میرا
رَشْدَةٌ و **وَرَايَةٌ** بفتح تو بهایا میگفت
و غیر ثلاثی نیز یاد و الله است یا مجرد
گردد و الله است حاجت بنا نیست چون
تَرْكِبَةٌ و **وَرَايَةٌ** و اگر تکرار و وقت بنا
مرء باید آورد چون اگر **رَأَيْتُ** و **رَأَيْتُ** و **رَأَيْتُ**
فانها فاعلة جلیله ۱- بضم و سکون
الحاء و ترکیبها ۱- مرلح ۱- مرافق کفر
مرق بضم آنج و آنچه بضم نفع باشد
کلمه ۱- ص

۱- بدانکه بعضی تا وظایف فعل و موزون
 اورا غیر معروف خوانند این خلاصه است زیرا که
 سوای یک سبب دیگر یافت نمی شود آری گفته
 البته غیر معروف است لاجرم البین الوصف
 و بعد از فاعل ۲ مولوی انور علی رحمانی
 ۳ فی القاموس کماله کثیرا جمله ۲ مولوی
 انور علی رحمانی ۳ ای شعر و نظم
 و کرم و شکر و محراب ۴ ای شعر و نظم
 از لایق یعنی در درسیان و در کتب استوار
 کار از احکام یعنی استوار کردن کار ۵ کذا فی
 المعرب ۶ حرف شرب و نشین بزرگان
 من ۷ مفادرت نامزد و گواستن غیر
 مگوئی که آب کثیف و پر کین در آنجا جمع شود
 این فعل یعنی مفعول است از قولی شایع
 اشک یا مفعول است از آنکه زده و گفته اند
 که این یعنی فاعل است که از فی المعرب ۱۲
 ۱۳ بدانکه اسم متکلم اسم موصوف را گویند و اسم
 متکلم است در باب اسمیت پس اگر غیر معروف
 باشد کن خوانند و الا غیر اکن و غیر معروف
 اگر گوئی که این تعریف با غیر نیست جمیع افراد
 معرب را از آنکه صادق نمی آید رعنا و مطلقا
 بر قاضی در حالت رفیع و پر گویم که دخول است
 و توفیق هم است از آنکه لفظا باشد چون زید
 و زجل یا تقدیرا چون رعنا و قاضی که
 حالا بسبب ابدل و از بالف و رعنا و من
 یک از جهت انتقاسه ساکنین در قاضی و نحو
 حرکت ممنوع گشت آنرا اصل قابل بود حرکت
 را در کمال حال ۲ مولوی انور علی رحمانی

فعل چون اصاغ و صغرا و فاعل مسد را باشد چون نذیریم کردن متکبر
 ناشاخته کردن و فاعل پنج باب را باشد از ثلاثی مجرد چون قلیذ و عظیم
 و کثیر و شفیع و حریف و افعال چون الیم و حکم و تفعیل
 چون بشیر و مفاعله چون نذیر و افعال چون فقیر و
 مفعول پنج باب را از ثلاثی مجرد چون قتیل و معیر و جمیل
 و حید و افعال را چون حکیم و ای حکو و عتیق اے معنی و
 تفعیل چون وکیل و مفعول و مفاعله را چون غدیق اے
 و مفاعله و استفعال را چون شهید اے مستشهد و فاعل فاعل
 را باشد از ثلاثی مجرد چنانکه ذکر رفت و مفعول سه باب را از ثلاثی مجرد چون
 محلوب و محلوب و محلوب و محلوب و محلوب و محلوب و محلوب و محلوب
 را چون رسول و رسول و رسول و رسول و رسول و رسول و رسول و رسول
 معنوی اے معنی مذکر و مؤنث در فاعل یکسان باشد فاعل جاست که
 معنی مفعول است چون ماء و ارفی اے مد فوق و مفعول جاست که معنی
 فاعل است چون اذ الله و اذ الله و اذ الله و اذ الله و اذ الله و اذ الله و اذ الله و اذ الله
 فصل دوم در باب اجناس اسم بدو گونه است متکلم و غیر متکلم آن باشد که

وَجَلَّ وَجَلَّ وَأَجَالَ وَكَبَدَ وَكَبَدَ وَيَقَطُّ وَيَقَطُّ وَأَيْقَظُ وَأَيْقَظُ
 أَبَاهُ وَأَذُنُ وَأَذَانُ وَجَمَعَ فَعَلَ فَعَلَانُ بِيَدِ مَنْ يُغْزِي وَيُغْزَى
 وَصَرَدَ وَصَرَدَانُ وَجَمَعَ فَعَلَ أَفْعَالُ كَمْ آيِدُ مَرْدٍ جَوْفُ جَوْنِ بَيْتٍ وَ
 أَبْيَاكَ وَجَمَعَ فَعْلَهُ فَعَلَاتُ بَغْرٍ مَيْنَ وَفَعَالُ آيِدُ جَوْنِ جَفْنَةٍ وَجَفْنًا
 وَجَفْنَانُ وَدَرَجُوفُ وَمُضَاعَفُ صَفَتٍ مَيْنَ سَاكِنٍ بَانِدِ جَوْنِ بَيْضَةٍ وَبَيْضَاكَ
 وَسَلَّةٌ وَسَلَاتُ وَصَبِيحَةٌ وَصَبَحَاتُ وَجَمَعَ فَعْلَهُ فَعَلَ وَفَعَلَاتُ
 وَفَعَلَاتُ وَفَعَلَاتُ آيِدُ جَوْنِ سِدْرَةٍ وَسِدْرَتُ سِدْرَاتُ وَسِدْرَاتُ وَ
 سِدْرَاتُ وَجَمَعَ فَعْلَهُ فَعَلَ وَفَعَلَاتُ وَفَعَلَاتُ وَفَعَلَاتُ آيِدُ جَوْنِ
 رُكْبَةٍ وَرُكْبَتُ وَرُكْبَاتُ وَرُكْبَاتُ وَرُكْبَاتُ وَجَمَعَ فَعْلَهُ فَعَالَ
 وَفَعَلَاتُ آيِدُ جَوْنِ رِقَبَةٍ وَرِقَابُ وَرِقَابَاتُ وَجَمَعَ فَعَالَ فَعَلَاءُ
 آيِدُ جَوْنِ جَبَانٍ وَجَبْنَاءُ وَصَنَاعُ وَصَنَاعُ وَجَوْدَاءُ وَجَمَعَ فَعَالَ
 فَعَلَ آيِدُ جَوْنِ كِنَاذٍ وَكُنْزُ وَجَمَعَ فَعَالَ وَفَعَالَ وَفَعِيلُ وَ
 فَعُولُ بَرْدَنِ فَعْلَةٍ وَأَفْعَلَةٌ وَفَعَلَ وَفَعَلَانُ وَفَعَلَانُ آيِدُ جَوْنِ قَذَالٍ
 وَقَذَالُ وَأَنْزِلَةٌ وَغَزَالُ وَغَزَلَانُ وَغَزَلَةٌ وَغَزَلَةٌ وَغَزَلَةٌ وَغَزَلَةٌ
 وَغَزَلَةٌ وَغَزَلَانُ وَغَزَلَانُ وَغَزَلَانُ وَغَزَلَانُ وَغَزَلَانُ وَغَزَلَانُ
 وَغَزَلَانُ وَغَزَلَانُ وَغَزَلَانُ وَغَزَلَانُ وَغَزَلَانُ وَغَزَلَانُ

۱۰ جن پک مشیم و نیا قلم و نیا
 دیکس انگور جفنه کے ازین ۲۲
 از علی رحمہ اللہ اولی
 ۱۱ جولو اسنی و استغنیہ جمع اجزاء
 و آباید و جوداء و جود و کلموس ۲
 ۱۲ کناز ناذہ آگندہ گوشت ۲
 و اشتر آگندہ گوشت ۲ ہذب
 ۱۳ عربی کی چوب نیمہ و ستوی کہ
 راست بود غیر مال بلغی ۲
 ۱۴ در قلموس سدر ہم دور
 جمش ہے آرد ۲

و مشابہ را می و خماسی را هم باشد چون جعفر و جعینا و دره و دریا و منزل

وَمِنْ ذَٰلِكَ وَأَكْبَلُ وَأَكْفِلُ وَجَدُولُ وَجَدِيُولُ وَسَقِجِلُ وَسَفِيْرُجِ
شکل ۳۰۰ شکل ۳۰۱ شکل ۳۰۲ شکل ۳۰۳

و حرف آخر از خاسی در تمغیر بیفتد چنانچه در جمع تکمیل و فعیل کلمه را باشد که

چہام اور حرف تدریس باشد چون مفتاح و مفیہ و عصاف و عصفیر

وَقَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ الْكُبْرَىٰ ۖ وَتَذَكَّرُونَ

تصغیرے چون شمس و شمس و دار و حدویہ و بسیار باشد کہ مرغا

زیادت از کم حذف کنند پس تصغیر کنند آن را تصغیر تر تخمیم گویند چون از هر دو

زهد و حارث و حرث و آسا سہیل و کمیت و انجمن مرصوص اندر صوفی
چراغ لعلی بخند لبیک ہزار داستان ۱۱ ہند

تصغیر و لیکن تصغیر نہ فصل موم در نسبت سبب باز بستن چیرے باشد بچیرے

دیگر بزیاده کردن یا تائی مشته ده بر آخر که چون بلخی و درونی و صغلی و

شیانی نسبت منابع سے کون ایدے کیے آنکہ عرب وے را نامی ہنارہ باشد

چمن بزمین و اشکاف دوم آئندہ از حرف ب و فعال

و پیکر ثابت شد است با سکنی رابع پس
 همچون در سخا باد گفت «مولوی انور علی خضر

و اگر اولی ۱۰ این همه نشد آمده است اما
مثلا آنکه حرف چهار پیش می باشد یعنی حرکت

اقبلش خالف او بود چون ملتوز بفتح لام
جلیز و فلیق و فلیق مولوی انور علی

رحمہ اللہ علیہ وسلم و اگر در کتب و روزیات
باشد که سنا از ولین بود خدای کی اذان هر روز

که از روتی فائده اقل باشد واجب است چنانکه
مُسْتَعِیْلٌ وَمُسْتَعِیْرٌ وَمُسْتَعْمِلٌ وَمُسْتَعْمِلٌ

مستطیل و مربع و زوایا مستطیم و مقدم و مقلد
نوع و اوتو و کما افتقار دال لسانی که فقط

واللہ برباب ہستند برای مخالفت و مذاکرہ
چنانکہ داد بخلاف ہم کہ موثر و بی منفی مقصود

است پس فائده اش اتم باشد از فائده این
حروف لهذا عند التفسیر حذف کنند ممولوی

اور علی رحمہ اللہ اولیٰ علیہ السلام ترغیم بھیجے دم بڑھ گیا
است بڑا کہ مذہبِ ملا آنت کہ سوا علم تصفیر

ولیم دیگر جارتزمیت پیرمیں در عزم سے
کھنڈ چون این در نصیر اعن **فہ** سہیل

ستاره الیت در میان جنوب ابل من بیند
اورا ۳ ہندب ۵۴ چون مجمل ما کیب

بر او جوانی و صغیر و پس از آنکه هرگاه در
بعضی معانی حقارت دولت ملاحظه نمودند
از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که

۵۹ گنیت اسسٹریٹ کراچی

ایسا ہے کہ میت اس پر سر رکھ کر دو جاں دے
بسمایں دند ۱۲ کے و قائل فیروز میں معنی
مر آرم کا کہ معنی صاحب قبر والا اس معنی صاحب

لبن و ملاط بخنے صاحب دماغ

و آن بیست و نه حرف را شش مخرج است ^۱ حلق و ^۲ بین زبان و ^۳ میان زبان و ^۴ کرانه زبان و
 سر زبان و لب و از طین شش حرف خیزد ^۱ ح ^۲ خ ^۳ ع ^۴ گ ^۵ ه ^۶ و این همه را حلقیه گویند
 و از بین زبان دو حرف خیزد بمحوت ^۱ ب ^۲ بن ^۳ کام ^۴ ق ^۵ ک و آن را هموسه گویند و از
 میان زبان سه حرف خیزد بمحوت ^۱ میان ^۲ کام ^۳ ج ^۴ ش ^۵ ی و آن را شهریه گویند و
 شهریه کشاکی باشد و از کرانه زبان دو حرف خیزد بمحوت ^۱ ذ ^۲ ن ^۳ و آن را
 سر زبان یازده حرف خیزد بمحوت ^۱ د ^۲ ن ^۳ ه ^۴ پ ^۵ ش ^۶ ی ^۷ این را حافیه گویند و مافه ^۸ ک ^۹ ن ^{۱۰} ر ^{۱۱} چیز
 باشد سه از آن ^۱ ط ^۲ ث ^۳ بمحوت ^۴ بین دندانها ^۵ زیر و این را ^۶ الشویه گویند و سه از آن ^۱ ظ
^۲ ذ ^۳ بمحوت ^۴ سر دندانها ^۵ زیر و این را ^۶ انطعیه گویند و نطعیه ^۷ زیر دندان باشد و سه از این
^۱ ص ^۲ ش ^۳ بمحوت ^۴ سر دندانها ^۵ زیر و این را ^۶ ذلقیه گویند و ذلق ^۷ کرانه دندان باشد و دو
 از آن ^۱ د ^۲ ن بمحوت ^۳ دندانها ^۴ زیر و از لب چهار حرف خیزد ^۱ ف ^۲ م ^۳ ب ^۴ آ ^۵ م ^۶ ف
 از باطن لب زیرین خیزد بمحوت اطراف ثنایای زیرین و سه حرف باقی و
 م ^۱ ب ^۲ ب ^۳ ط ^۴ این دو لب ^۵ فصل سوم و بیان اجناس آن از رومی ذات ^۶ دوازده
 است ^۱ مجهول ^۲ و ^۳ مشدیده ^۴ و ^۵ رخوه ^۶ و ^۷ متوسله ^۸ و ^۹ مطبقه
 و ^{۱۰} منقعه ^{۱۱} و ^{۱۲} مستعلیه ^{۱۳} و ^{۱۴} متسقله ^{۱۵} و ^{۱۶} ذلاقیه ^{۱۷} و ^{۱۸} مصیته ^{۱۹} و ^{۲۰} قلقله
 و ^{۲۱} مهوره ^{۲۲} حرفت که آواز او پست آید که ^{۲۳} مجهول ^{۲۴} او این است ^{۲۵} س ^{۲۶} ش ^{۲۷} ح ^{۲۸} ح ^{۲۹} ک

این تقسیم اعتبار صفات حروف است و هر یک این حروف اعتبار صفات
 افتضات کثیره است معنی الیشالی بیت
 و چهار گفته اند و بعضی از آن زاده نموده
 و بعضی از آن کم کرده و بعضی را هم
 تالیف کرده از آن دوازده تقسیم میشود
 بهین است و از بنیاد هستی که بهایست
 لفظ ذات چنانچه در نظر باشد می شود
 صفات باید به این تقسیم و بنیاد از
 ذات حروف نیست ظاهر تا آخر اول
 صفات را ذات بدل کرده باشد هر دو
 از رومی ^۱ مجهول ^۲ مشق از هر چه
 آواز بلند کردن در غایت ^۳ مجهول ^۴ مشق
 از هر چه آواز نرم شده ^۵ از هر چه
 با کسر سنی رجه ^۶ بالظ ^۷ و کسر سنی مط
 از تو سله ای که مطبقه مشق او طباق
 بهی بریم بدون مستقله و انفا ^۸ بهی
 کشان مستقله از استعلا ^۹ بهی بلند شد
 مستقله که کن را منقعه نیز گویند از سفل
 بهی پست شدن ذلاقیه مشق از وزن
 نیز زبان شدن مصیته مشق از محبت
 بهی خاموش بودن قلقله بهی با تک کرانه
 همراه و تالی ^{۱۰} زود و الحاح از کرد
 از تو خصله ۱۲

۱۰ بر اینست ادا که پس تا پیش
 شد ۱۱ شد اراضی ذات چهار
 سائل و دروای و تنبیه جنگ کرد
 لشکر ملیح یعنی خون درای رداوی شد
 ۱۲ قاره ارض ذات چهاره قور
 با هم جمع و بعضی لایه لایه سائل حق
 ۱۳ غطایر جل کرد هشت رست
 شد بدن او به باله و شد برست
 قلع کردن و خواندن غز با هم کردی
 از جویان حق بر اینچنین شش باله
 و اکسرام ایسی که کزانی الهی
 و القاموس ۱۴ عصای درخت سلوس
 نرم بودن او در است شدن او ۱۵
 سلوس درخت است مشابیه بویان
 در جوی می رود که کزانی بالقاموس
 مولوی افند علی رحمه الله اولی

خَصَفَةُ اَوْحَتُهُ شَخْصٌ فَسَكَّتْ وَبَاقِي مَجْمُورَةٌ اسْتِ وَبِجْهٍ اَظْلَقُ قُورٌ بَعْضُ اِذَا
 نام زن است
 غزاجند مطیع یعنی نوزده حرفست و ششید که هشت حرفست که آواز
 او بقوت آید و مجمره ای این باشد اُجْدَلُ قَطَبَتْ يَا اَجْدَتْ طَبَقَكَ
 می یوم ترا و شدی ۱۱ یک کردی تو طبق خود را ۱۲
 و ترونیکه میان شدید و رنوه است آن را متوسطه گویند و متوسطه نیز هشت
 حرفست که آواز آن زیست آید نه بقوت و مجموع آن لَوْرُوعْنَا اَوْلُوْرُوعْنَا
 چوایی ترانه ۱۳ رعیت کرد آواز ۱۴
 و باقی رنوه است و آن سیزده حرفست که مجموع او این است خَطَّ هَذَا غُرْ
 یخه باقی از شدید و متوسطه رنوه است ۱۵
 سِفَتْ حَضْ شَخْصٌ وَطَبَقَةُ چار حرفست که بگفتن اوزبان در کام
 نه نشیند چون ض ض ط ط و باقی منفرد است و مستعلیه هفت
 حرفست که در گفتن می سبزه با بسوی کام رود ض ض ط ط خ غ غی که مجموع
 می این است حَضْ قَطْرُ ضَغَطٌ وَبَاقِي مُسْفَلَةٌ اسْتِ وَذَلَالِيَهْ شَشْ
 خاص شد مردود است که نگار و چهره را بر دوار ۱۶
 حرفست ر ب ن ف ل م که مجموع می این باشد مَرْبُفٌ و بیج کلمه
 رباعی و خاسی یافته نشود که خالی باشد ازین شش حرف گردد که چند چون عَجَبٌ
 و غَسَقٌ و عَسْطُوسٌ قَالَ الشَّاعِرُ عَصَا عَسْطُوسٌ لِيَنْهَا وَ
 مردمان دوازده آیه ۱۷
 اَعُوذُ اَلْهَاءِ وَبَاقِي مَعْمَرَةٌ اسْتِ وَطَبَقَةُ بَعْضُ حرفست ق ط ب ج د ه
 آواز است کردن ۱۸
 مجموع می اینست قَطَبَ جَد و بَدَا نَكَمَ صَاد و سَيْن و ذَا

والتَّوْنُ وَاللَّهُ اعْلَمُ فَصل پنجم در ذکر کمیز از حروف معنوی تا کتاب ازان
خالی نباشد و جمله حروف معنوی از لُود بیرون نیست و آن سه گونه است مُسَوِّط
و مقرون و مرکب اما بسوط آنست که کمیز از حروف معنوی با بی هم نکرده
باشد چون مین و قی و آلی و مقرون آنست که دو حرف معنوی بهم کرده باشد
و معنی هر دو باقی باشد چون کاف که کاف تشبیه و آن توکید بهم آمده است و معنی
هر یک باقی است و مرکب آنست که دو حرف بهم آید باشند و معنی هر دو یک گشته
چون لَدَّ ^{لفظ ل و د} تحفیف که ل و تمی و لای نافی بهم آمده است و معنی این هر دو یک
گشته ^{لفظ ل و د} باب پنجم در معنی تصریف و تصریف گر و اندین کلمه باشد به پنج طریق زیاد
و حذف و ابدال و قلب و نقل فصل اول در زیادت و فرق میان حرف
اصل و حرف زیادت آنست که حرف زائد در تصریف بیفتد و اصلی نیفتد چون
عین و لام و میم از عَالَمٌ و عَلِیمٌ و مَعْلُومٌ و عَلَوٌ و تَعَلَّمٌ و اسْتَعْلَمَ
و آنچه زیاده باشد چون در ثلاثی وزن کنند بیفتد و زیادت از جهت

ص و کاف مع ان کلمه واحد شد که اورا
مخفی از اعراب نیست چنانکه قبل از ترکیب
مرفوظ بود ملاحظه بر غریب و لایزال هرگاه که
جزء که گردیده احتیاج بمبتطله که ازین
پذیرد نیفتاد و بعضی را شکست آست
کاین حرف بر اصل است مرکب نیست
از گیر زیرا که ذیلے بین برین نیست و آنکه
همو در تنبیه با اختیار ترکیب ۱۲
و آنچه مصنف در بیان طرق در حرف اصلی
و زیادت بیان کرده اشهر و اقدم و جوه
است و شناخت زیرا که زیادت کلمه ها
که تصریف پذیرد ازین وجه معلوم نمیشود
پس از جوه شناخت زائدیکه عدم تطبیق
عبارت از تنایلی آن وزن در کلام عرب
است چون وزن فاعل که اگر اورا زائد
گردد لازم آید که در نش فاعل باشد
آن در کلام یافته نشده و دیگر غلبه زیادت
در آن چنانکه زیادت همزه و یاء و میم در اول
کلام همچو امر و مسکن پس حکم کنند بر زیادت
همزه در امر و زیادت میم و همچنین زیادت
میم مسکن نه سین آن از آنکه زیادت همزه
و میم در اول شائع است و بر شناخت
از جوه دیگر است مقام ذکر سر نیست
کتاب ۱۲ مولوی الزم علی رحمہ اللہ الولی

بهشت چیز باشد صوت چون کتاب و بخورد الحاق چون گوش و عین
 و عوض چون عده و زنه و تمکن ابتداء چون الف وصل انصر و
 اضرب و بیان حرکت چون ماهیه و سلامت بنا چون ضریفی
 و اثنی و زیادت محض چون استغفر و احداث معنی و آن بسیار
 است چون فاعل و مفعول و تشبیه و جمع و جز آن و زیادت در اول و میان و آخر
 باشد چون منزل و منازل و حیدر و حیدران و اُتاهت زوائد حروف علت
 اند فصل دوم در حذف و حذف از برای سبزه معنی آید استفعال مضارع
 کسر حروف علت چون تدعون و توهمین و جزم چون لویدع و لویدرم
 و نصب چون لن یغیر یا ولن یغیر یا و اضافت چون غلامانید
 و ضار یا بجز و کثرت استعمال چون لعلیک و لا اُدر و ترخیم
 چون یا جاور و تصغیر چون سفیدیم و جمع چون سفاح و نسبت
 چون حنی و ترکیب چون عبثی در عبید شمس و اجتماع
 ساکنین چون قاض و دایم و تخفیف چون بین و لین
 و اکتفاء چون حاتم و مَتمر و الام ای حته ما و معنی ما
 و الی ما و حذف بر دو گونه است یکی آنکه بموجب باشد چنانچه

به صوت یعنی برسته درازی
 آواز زیاده کنه چون کتاب که در اصل کتب
 بود الف برسته و صوت دراز که مذکوب کتاب
 و همچنین مجوز که در اصل مجز بود و او را زیاده
 کردند مجز شد مولوی انور علی رحمة الله
 القوی که مخوف و ترسین که در اصل
 ترخوف و ترسین بود ضمیر بر او آورده
 مجز مخوف و کسر یا در ترکیب مثل
 داشته ساکن کردند و او را از جهت
 اجتماع ساکنین بیافا که ترخوف
 و لن یغیر بود که در اصل یغیران و یغیر
 بودند از دخول لن ساقط شد غلامان
 و ضار بود که در اصل غلامان ضار بود
 بود و آن بجهت اضافت از هر دو بیافا
 که با کس قیاس در نسبت مرکب اضافی
 اگر از القیاس این باشد و کنیت هم باشند
 است که نسبت صدرش نسبت کند غلامان
 در نسبت بسو امر القیس و اگر غرض
 القیاس کنیت باشد بیستمانی نسبت کنند
 متانی و کبری و کلثومی در نسبت جبرئیل
 و الی بکر و اتم کلثوم و آبانای فعل از کتب
 اضافی شاذ است و مسطر و محط از این
 فعل که استثنای و جبرئیل و حرقی و عیسی
 و جبرئیل و نسبت تم اللات و عبداللار و
 امر القیس و جبرئیل که در اصل
 قاضی و دایم بود ضمیر بر یا در قاضی و
 بر او آورده و از جهت ثقیل داشته ساکن کردند
 اجتماع ساکنین شد در میان و او را بیافا
 و او را از او و یار از قاضی حذف
 کردند قاضی و دایم شد که در اصل
 بین و کتب بود که کسر را از جهت ثقیل
 کردند تخفیف حاصل شود مولوی انور علی
 رحمة الله القوی

۴ دال بوده است و قرینه بر سکون دال بود
 اوست بر اقل و فعل چون آمدی ویدی
 از اکر این وزن جمع غالباً بر تے فعل بسکون
 وسطی آید و اگر متحرک الوسط بود در جمعی این
 وزن نیاید زیرا که وزن افضل و فعل در جمعی
 متحرک الوسط تادراً چون ز من و از من
 و من و اخیل و عصا و اخص و بعضی از
 عرب حرف آخر را الف بدل کنند گنبد
 بجز این است ۳ هـ ذمی بسکون نیم
 و این در باب شیهه است و همین را اختیار
 کرده افش و صاحب فاموس و دلیل شیهه
 بر سکون می آید است که جمعی بر و ما و و می
 می آید و وزن فعال و فعل در ساکن الوسط
 غالب نه و در متحرک الوسط و بر و میگوید که فعلش
 ذمی بحركات ثلاثه بود و در اینجا شیهه حذف
 کردند و استدلال بجمع بر سکون وسط ضعیف
 و از آنکه گاهی جمع متحرک هم برین می آید چون من
 و از من و عصا و اخص و نزد بعضی و من
 بحركات ثلاثه و او در آخر بوده است و
 آنچه در افعی و مضارعش ذمی می آید می
 آید و دلیل است نه پیش آن چون ذمی بر
 و شایع اصول گبری هم در بحث تصغیر فعلش
 بر او نوشته و بکسی این قول را نسبت ننموده
 ۵ یا در از جهت فتح قبل الف کردند که
 شد مثل ما بعد تا در عوض الف آوردند
 ۶ یا در شد ۲ هـ فی المضارع یقال اما فی العلم
 و یک عددشان به مصدر رسد و آیتیم و آیت
 ای مصدر ادم من ایشان را و آیتیم و آیت
 فلان ای مصدر گرسنه فلان و آیتیم و آیت
 ملک ای گرسنه آیتیم و آیتیم و آیتیم و آیتیم
 گاهی جمعی را طایف کسر همزه و نحوه کسر و همزه
 می آید اگرچه طایف افعی آمده باشد تا نسبت بود زیرا که این دلیل قطعی بر کس و وسط است و دلیل دومی بودن و متحرک و وسط بودن اینها در قول و احوال و احوال و احوال
 ۷ این دلیل است بر متحرک الاوسط اگر افعال در جمعی فعل مطروبت است ۱ هـ این دلیل است بر آنکه مخدوف آخرها است و هم بر ساکن الاوسط بودی ۲ مولوی انور علی ۳
 ۸ الف بضم و برین زائد غیر ملحوظ است تا از من ملتبس نه شود ۹

در قسمت افعال گفته ایم و دیگر آنکه بی محیی باشد آن بسیار است اما کلمه چند
 مشهور است اینجا یاد کرده شود چون شیهه لب که در اصل شیهه و شایه که در اصل
 شویه بوده است و فعلی که در اصل فوکه بوده است و است که در اصل سته
 بوده و سته یک قول در اصل سته بوده است زیرا که جمع ایشان شفاک و شیاک و افواک و
 است که می آید و تصغیر ایشان شیهه و شویه و فویه و سیهه می آید و یک قول
 اصل سته سته بوده است زیرا که جمع اوست و است می آید وید که در اصل ید می بود
 است و در که در اصل د می بوده است بقول د موه بوده است و مانه در اصل
 مانه می بوده است زیرا که شیهه و جمع ایشان ید یان و آید می و د میان و د مانه
 می آید و فعل از مانه آیت می گویند و آب که در اصل ابو بوده است و غدا
 غدا و آخ و این بنو بوده است زیرا که شیهه ایشان ابوان و غدا و
 و اخوان می آید و جمع ایشان آباء و اخوان و آبناء و غدا و و مصدر ایشان
 ابو و اخوة و بنوة و غدا و می آید فصل سوم در ابدال

۱۰ یا در شد ۲ هـ فی المضارع یقال اما فی العلم
 و یک عددشان به مصدر رسد و آیتیم و آیت
 ای مصدر ادم من ایشان را و آیتیم و آیت
 فلان ای مصدر گرسنه فلان و آیتیم و آیت
 ملک ای گرسنه آیتیم و آیتیم و آیتیم و آیتیم
 گاهی جمعی را طایف کسر همزه و نحوه کسر و همزه
 می آید اگرچه طایف افعی آمده باشد تا نسبت بود زیرا که این دلیل قطعی بر کس و وسط است و دلیل دومی بودن و متحرک و وسط بودن اینها در قول و احوال و احوال و احوال
 ۱۱ این دلیل است بر متحرک الاوسط اگر افعال در جمعی فعل مطروبت است ۱ هـ این دلیل است بر آنکه مخدوف آخرها است و هم بر ساکن الاوسط بودی ۲ مولوی انور علی ۳
 ۱۲ الف بضم و برین زائد غیر ملحوظ است تا از من ملتبس نه شود ۹

۱۳ یا در شد ۲ هـ فی المضارع یقال اما فی العلم
 و یک عددشان به مصدر رسد و آیتیم و آیت
 ای مصدر ادم من ایشان را و آیتیم و آیت
 فلان ای مصدر گرسنه فلان و آیتیم و آیت
 ملک ای گرسنه آیتیم و آیتیم و آیتیم و آیتیم
 گاهی جمعی را طایف کسر همزه و نحوه کسر و همزه
 می آید اگرچه طایف افعی آمده باشد تا نسبت بود زیرا که این دلیل قطعی بر کس و وسط است و دلیل دومی بودن و متحرک و وسط بودن اینها در قول و احوال و احوال و احوال
 ۱۴ این دلیل است بر متحرک الاوسط اگر افعال در جمعی فعل مطروبت است ۱ هـ این دلیل است بر آنکه مخدوف آخرها است و هم بر ساکن الاوسط بودی ۲ مولوی انور علی ۳
 ۱۵ الف بضم و برین زائد غیر ملحوظ است تا از من ملتبس نه شود ۹

وَأَن يَهْدُونَ فِي بُرُوجِهِمْ خُفًّ وَأَبْدَالًا زُرَّجَةً جَارِيَةً أَكْبَرُ مَا كُنَّا
 نَمْنَحُهَا وَاخْتِيَارَ خُفٍّ جَدِّدًا وَادُّوْهُ وَتَجَانُّسَ صَوْتِ
 اَخْفٍ جَمْدٍ رَازٍ جَزَّوْكَرَ اِهْتِ تَضْعِيفَ جَمْدٍ دَهْدِيْتُ الْحَجَرَ وَ
 اِبْدَالَ دَرِّغْنِ عَرَبٍ بِيَارٍ آدَهْ اَسْتَقْدَرِكِهْ اَزَانِ چَارَهْ نِيسْتِ اِيْنَا كَفْتَهْ آيَدَهْ تَايَهْ
 بَابِ اِفْتِقَالِ طَاءٍ گَرْدِ چُونِ فَاكَلَهْ اَز حُرُوفِ اَلْطَّاهِقِ بَاشَدِ چُونِ اِصْطَلَمَ وَ
 اِضْطَرَبَ وَ اِطْلَبَ وَ اِضْطَلَّ وَ دَرِ اَسْتِ كِهْ يَا اَلَا تَا گَرْدِ يَا اَلَا تَا گَرْدِ يِنِي وَ
 اِطْلَمَ سَهْ دِهْ بَهْتِ اِطْلَمَ بَغَا اِطْلَمَ بَغَا اِضْطَلَمَ بَغَا طَاءٍ وَ تَايَهْ
 اِفْتِقَالِ دَالٍ گَرْدِ چُونِ فَاكَلَهْ زَاوَالٍ دَالٍ بَاشَدِ چُونِ اِذْجَوَّ دَاخَلَ
 وَ اِذْ كَوَّ دَوَّ اَسْتَكِهْ بَا ذَالٍ دَالٍ گَرْدِ چُونِ اِذْ كَوَّ وَ چُونِ فَاكَلَهْ تَلَّ اَسْتَكِهْ
 نَا تَا گَرْدِ چُونِ اِثْغَرَّ وَ اَسْتَكِهْ تَا تَا گَرْدِ چُونِ اِثْغَرَّ وَ چُونِ سِيْنِ
 بَاشَدِ سِيْنِ گَرْدِ چُونِ اِسْتَمَّ وَ اِبْدَالَ سِيْنِ جَا تَزَّ اَسْتَكِهْ وَ اَسْتَكِهْ وَ تَلَّ
 تَقْلُ وَ تَقْلُ جَا تَزَّ اَسْتَكِهْ بَرِيْنِ حُرُوفِ بَدَلِ كُنْهَدِ وَ دَرِّ اَنِ اَدْنَامِ
 شُدِ چُونِ تَزَّ كِيْ وَ اِزْ كِيْ وَ تَزَّ كَرَّ وَ اِزْ كَرَّ وَ

۱ حرف علت متحرک ماقبلش منقطع
آن را بافت بدل کردند ۱۲
ما قبلش کسره و او را با بدل ساختند ۱۳
۲ حکم قلب در چند بدون عکس از
جهت کثرت استعمال جذب و علت
استمال جذب بوده است چنانچه
در آرام و آور از جهت علت استعمال
نسبت آرام و آور حکم قلب کردند
۳ این بقدم یا بر وزن در اصل
این بر وزن افسس بود و مجهر تا قبل
نوع بوده است و او را از موضعین نقل
کرده بجایه تا کلام آورند و این شد باز
و او را با بدل کردند این بر وزن افسس بود
آور شد ۱۴ در اصل قوه کش بود
و او که در عین کلام بود نقل کرده در موضع
آورند و بر حسب او و او فعل را نیز
قسه و شد و او در طرف افتاد و بدل
کرد بعد قاعده مریضه و او و یا
در یک با مجهر شدند اول آنها ساکن بود
و او را با بدل کردند و یا را در او فام کردند
قسه شد بعد کافه سین بر ماریت یا
کسره بدل کردند قسه شد و کاف را
هم کسره دهند بر ماریت سین قسه
بر وزن قلع اگر گوی که کدام بدل توان
دانست که اصلش قوه کش بود و گویند
اشد اشتقاق آن مثل قوس و قوس
تقوینا و غیره ۱۵ لغت است از
همد بخند فرو در بدن و پست کردن ۱۶

و قد اَرَكَ وَاذَّ اَرَكَ فصل چهارم در طلب قلب بدل کردن حرف
علت بود بحرف علت دیگر چون قَالَ وِیْزَانٌ وِیْزَانٌ که در اصل
قَوْلٌ وِیْزَانٌ وِیْزَانٌ بوده است و این نوع در قسمت افعال مستوفی
یافته ساکن را بسبب علت ماقبل بر او بدل کردند ۱۷
گفته شده است فصل پنجم در نقل نقل بر دو گونه است نقل حرفی از علت به
چون جَدَّبَ وِجَدَّ وَاَقَلَّ وَاَیْقَنَ وِقْوَسٌ وِقِیْطٌ وِچون هَارِیٌّ وِهَارِیُّ
و محال و در کتب لغت است و در علت نتوان گفت و نقل
حرکت و آن دو گونه است نقل حرکت از حرفی بحرفی چنانچه در مضاف
و اجوف و تخفیف همزه یاد کرده شده است چون یَدُبُّ وِیَقُولُ وِقد اَفْلَحَ
و نقل حرکت از جته بجهت چون قَوْلٌ که آن را قَوْلُنْ کنند پس قُلْنْ
و بیعین که آن را بیعین کنند پس بیعین گویند و چون نقل حرکت از فته بکسره
از جهت امله و آن آنست که قبل مایه تانیث را کسور کنند در وقف چون
در لغت اهل کردن چیزه بسوخته چیزه ۱۸
بدرکته و نعیمه و رجه و یا الف را بجنبانند بسویاء و فته ماقبل و را
بسو کسره چون عَالَمٌ و شَاعِرٌ و حَاكِمٌ و الف امله ذالف تمام باشد
نه یاء تمام و فته ماقبل و نه فته تمام باشد و نه کسره تمام و موجب
امله شش چیز است که پیش از الف بود یا پس از الف یا چون

شِبَّانَ وَيَأْتُهُمْ كُسرُهُ مُتَقَسِّمٌ بِمَا تَأْتُرْ مِنْ كِتَابٍ وَحِسَابٍ وَعَالٍ وَشَاعِرٍ
وَالْفِ مَنْقَلَبٌ اِزْیَا چُون نَابٌ وَرَفِی وَیَاغٌ وَالتَّغْنِیُّ کِهْ مَبْزَلَةُ الْفِ مَنْقَلَبُهُ بَاشْ
چُون حُجَلَةٌ وَصُغْرَاهُ اِزْ اِنْجِهْ کِهْ تَنْبِیْهِ اِیْنِ هِرْدُو حُبْلِیَانِ وَصُغْرَیَانِ مِ اَیْدِ
وَالْتَّغْنِیُّ کِهْ اَقْبَلُ بَیْ کُسُورِ کَرْدِ دُرْ حَالَتِ چُون حَافٍ کِهْ دَرْ خُطَابِ مِ خِفَتْ
گُوتِ وَا مَالِهْ چُون رَا یَتُ عِمَادًا اَوْ قِرَاطًا کِتَابًا الْفِ اَوَّلُ رَا اِمَا کُنْدَ اِزْ
بِرَتِ کُسرُهُ اَقْبَلُ وَا الْفِ اَوَّلُ رَا اِزْ جِهْتِ اِمَا اَوَّلُ بَدَا کِمِهْ هِشْتِ حُرُفَتِ کِهْ
اِنْجِهْ اِمَا بَاشْدَ اَوْ جُودِ مَوْجِبِ اِمَا وَا نِ رَلَتِ غَیْرِ کُسُورِ وُشْ وُشْ وُشْ و
طُ وُطُ وُغْ وُشْ چُون رَاشِدًا وِبَارِعًا وِعَالًا وِسَاخُطًا وِمَاصِلًا وِفَاصِلًا
وَمَآئِنِ وِمَآخِصِلِ وِمَآهَرِ وِعَالِیْلِ وِمَآهَرِ وِنَاظِرِ وِعَالِیْلِ وِفَاقِیِّ وِشَاقِیِّ
وِقَآهَرِ وِنَاقِیِّ بَعْدَ الْفِ بِفِصْلِ یُحَرِّفُ اِمَا دَرِیْنِ کَلِمَاتِ رَوَا یَسْتِ بَدَا کِمِهْ اِیْنِ مَوَاقِعِ
دَرْ فِعْلِ اِنْجِهْ اِمَا بَاشْدَ چُون طَابٌ وِمَهَارٌ وِغَزَا وِصَفَا وَا مَآئِنِ اِزْ یَرَا کِهْ اِمَا دَرْ
فِعْلِ قَالِبِ تَرَا سَتِ وَا مَالِهْ رَا اَحْکَامِ بَیْسَارَتِ اَمَّا دِیْنِ مَخْتَصِرِشِ اِزْ یَنْ نَتَوَانِ گُفْتُ

۴ وَا شَرَاهُ عَلَی هَذَا الْفِ بَاطِلٌ لِمَا
مُکَرَّرٌ شُدَّ کِهْ اَوْ یَزِیْ مَالِ نَشُوْدُ بَرَا کِمِ
اِفْعَلٌ مَطْلُوعٌ اَسْتُ وَا لَیْنِ اَنْ یُوْدُ کِهْ بَاطِلٌ
رَا دَرِیْ جَازِ کَرْمِی کِهْ مَکْرُورٌ سَبَبِ نَجْمِی
اَوْرَدَا اِذْ اَمَّا اِیْنِ الْفِ اِزْ جِهْتِ تَبْدِیْلِ
بِرَا یَسْتِ بَدَا اِزْ سَبَبِ کُسرِ وِرْ یَضِ
نِصَارِیْنِ یَعْنِیْ وَفَقْتُ لِحَقِّ غَیْرِ بَارِزِ
مُتَعَلِّقٌ مَفْظُورٌ یَسْتِ بَدَا اَسْتُ ۳
۵ زِیْرَ کِهْ اَلِیْنِ هَا کُ مَنَقَلَبُ اِزْ یَسْتِ
اَمَّا چُون عِنْدَ التَّشْبِیْهِ یَا مِی شُوْدُ حُکْمُشِ
کَرْدِ ۴ مَوْلُی اَوْرَطِ ۵ وَا اِزْ سَبَبِ
اِمَا اَرَادَةُ تَنَاسُلِ سَتِ یَعْنِیْ کَرْمِی اَزْ
رَا سَبَبِ جُودِ سَبَبِ اِمَا اِمَا کَرْدِ نِشَانِ
رَا یَزِیْرَ اِیْ حَاصِلِ اَوَّلِ اِمَا کُنْدَ کُ سَبَبِ
اِمَا اِیْجَا مَوْجُودِ بَاشْدَ چُون قَرَارَتِ اِیْ
وَا لَقِیْلُ بَا مَالِ اِزْ جِهْتِ مَنَاسِبَتِ بَدَا
نَظَرِ وَا بَعْدُ هَا کَرْدَا فِی التَّهْرِیْکِ ۶
بَعْدَ الْفِ بَا وِصْلِ فِعْلِ اَوْرَدُو حُرُفِ قَبْلِ الْفِ
وَا نِ رَا حُرُوفِ سَتَعْلِیْهِ گَیْنِ دَرِیْ رَلَتِ
بِهَکِهْ کِهْ لَا حُرُوفِ کَرْدِ سَتِ ۲ کَرْدَا فِی الْفِعْلِ

وَدَلِّیْلُ قَبْلِ الْفِ اِشَارَةُ
اِزْ کَرْمِی اِزْ جِهْتِ مَنَاسِبَتِ
بَدَا اِزْ سَبَبِ کُسرِ وِرْ یَضِ
نِصَارِیْنِ یَعْنِیْ وَفَقْتُ لِحَقِّ
غَیْرِ بَارِزِ ۴ مَوْلُی اَوْرَطِ
۵ وَا اِزْ سَبَبِ اِمَا اِزْ سَبَبِ
اِمَا اَرَادَةُ تَنَاسُلِ سَتِ
یَعْنِیْ کَرْمِی اَزْ رَا سَبَبِ
جُودِ سَبَبِ اِمَا اِمَا کَرْدِ
نِشَانِ رَا یَزِیْرَ اِیْ حَاصِلِ
اَوَّلِ اِمَا کُنْدَ کُ سَبَبِ
اِمَا اِیْجَا مَوْجُودِ بَاشْدَ
چُون قَرَارَتِ اِیْ وَا لَقِیْلُ
بَا مَالِ اِزْ جِهْتِ مَنَاسِبَتِ
بَدَا نَظَرِ وَا بَعْدُ هَا
کَرْدَا فِی التَّهْرِیْکِ ۶
بَعْدَ الْفِ بَا وِصْلِ فِعْلِ
اَوْرَدُو حُرُوفِ قَبْلِ الْفِ
وَا نِ رَا حُرُوفِ سَتَعْلِیْهِ
گَیْنِ دَرِیْ رَلَتِ بِهَکِهْ
کِهْ لَا حُرُوفِ کَرْدِ سَتِ
۲ کَرْدَا فِی الْفِعْلِ

۴۲
درین روز با هم یکدیگر را در خواب دید و در آنوقت نصرت و حمایت خدا و طلبید و توجه که به هر دو شخص بر آن وقت
و ادبیت که موصوفست بگردانیدن حال غلام از

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الموصوف بالتعريف المصنوع بالتخفيف الذي انعم الله
 عليه على العباد غير مفضل بعلل طاعات العباد والملاوة
 على رسوله محمد والمضايف قدرة على الانبياء الاجاد
 وعلى اهل واصحابه الذين هو غير مهموز سجيا هم الى
 يوم التناد اما بعد فقد قال العبد الضعيف الراجي الى
 رحمة ربه القوي ظهير ابن محمود ابن مسعود العلوي
 خفف الله وثقلهم وحقن امارهم لان عليك الله تعالى
 كجمل اسماء وافعال بر چهار گون است مهموز ومقتل ومضايف
 اما صحح ان باشد حرفي از حروف اصل و حرف علت و همزه نياشد

[illegible]

و کتبه و کتابخانه را به حق تعالی وقف نمود و در آنجا مسجدی بنا نهاد و در آنجا دفن گردید و در آنجا که او مدفون است یک حجره بود که در آنجا که او مدفون است یک حجره بود که در آنجا که او مدفون است یک حجره بود

علیہ السلام گفت کرد و دوست بسبب کردن
 مردم با تسبیح و آس کردن تکالیف شرعی آنی فائز
 گفت بدون توفیق است بر هیچ بندگی از ماسی
 فرمانروا معلول و مسبب نیست اسباب و معلول
 ما بدان محبت کامل اذائل شود بر سر کسی که نام سایش محمد
 است صلوات الله علیه علم آن رسولیکه معناه و دودند
 است مرتبه او بر سایر ارباب بزرگی برآل و احسان
 بود آن صاحب کمال ایشانند که فضلها و شرف او ایشان
 از یکی و نادر است حیثیت این نزول و رحمت تا
 یوم النقیام باو یکسان بود از هر صلاوة پس تحقیق میگوش
 بنده تا آن امید از دست رحمت پروردگار خود که
 قویست غیر بن محموس مسعود که لا اولاد علی بن
 ابی طالب رضی الله علیه از عذرتیک که عذر گرانها
 ایشان و ثابت کند امید او از او آید ایشان سوال
 مستغف و غلبه بظان تعریف و تخفیف و صلوات
 و مثل و بعد از آن آورد و جواب بآبراحت اهل
 سوال و رحمت اهل کرامت که اینک نیز جواب بر احوال
 عبارتست از آوردن الفاظ تناسبه بقصد و غلبه
 و براحت و رحمت بمنجه تفاوت او چنانچه تو از
 بر طرازل و تنبیکه فائق شد بر اقران خود و اهل
 آواز کرد که که بوقت ولادت میکند شرح
 نسبت بعلی بن ابی طالب رضی الله علیه که
 یک یا و ابرار ثانی و ثانی و ثانی و ثانی و ثانی
 بنما نبوی آید سوال میسر و میسر و میسر
 بناد و جواب هرگاه میسر بجنه سالم است و آن
 کوئی از حروف اصلی او حرف قلت نباشد و دو
 حرف از یک جنس نباشد سالمی مانا از تفسیر تبدیل
 ازین جهت اندام میسر مانا و تفسیر از این جهت
 بنادند از جهت اشتغال او بر جزوه و متصل باصل از
 جهت اشتغال او بر حرف قلت و تضاعف با بعضی
 برای تضاعف حرف میسر و دو میسر و لغت

که در حضور ایشان از جهت بودن امور ازل خود و توجیه
میگردد و مثال سوال مضاعف نیز با صرف یک
رابعی و اعتبار بر آن اکثرست نقل را از این سبب

و دو حرف صحیح از یک جنس نباشد چون خَبَرَب و بَعَثَر و جَعَل و جَعَل و مَمُوز
 آن باشد حرفی از حروف اصلی می باشد و آن سه نَظَر است مَمُوز فَا
 چون آخر و اما مَمُوز مین چون سَأَلَ دَسْأَلَ و مَمُوز لَام چون
 قَرَعَ و قَرَعَ و مَقْل آن باشد که حرفی از حروف اصلی می باشد حرف علت
 باشد و حروف علت سه است و او الف یا که مجموع می آتی بایس گر
 حرف علت صواب کلمه باشد مَقْل فَا و مثال گویند چون وَعَل و نَسَب و اگر در میا باشد
 مَقْل مین اجوف گویند چون قَال و بَاع و اگر در آخر کلمه باشد مَقْل لَام ناقص
 گویند چون دَعَا و دَفَع و اگر دو حرف علت یک کلمه باشد آهرو گویند که نباشد آن را
 لَیْف مَفْرُوق گویند چون دَفَع و دَفَع و اگر یکجا باشد لَیْف مَقْرُون گویند چون
 مَلَّ و دَقَو و مَضَا آن باشد که از حروف اصلی او دو حرف از یک جنس باشد
 و آن بر دو نوع است یکی ثلاثی که مین لَام می از یک جنس باشد چون سَبَب و تَب
 دوم رباعی که فَا کَلَم لَام اول و مین کَلَم لَام ثانی او از یک جنس باشد چون دَنَن و
 تَقَلُّق بد آنکه اعلال تغییر دادن حرف علت بود بر آن تخفیف چون

مکثر است و همچنین لَیْف مَقْرُون گاهی دو حرف
 علت در اولش جمع شود چون سَبَب و تَب
 و سوم وکیل و گاهی در آخر این اکثر است ۱۲
 مولوی اندر مَلَّ ۱۳ سوال این قسم لَیْف
 مقرون چرا نام نهادند جواب از جهت چیست
 دو حرف علت در یک کلمه و مقرون هر دو حرف
 شرط مولوی سرای الدین الا آبادی ۱۴ اعلال
 و حذف گاهی می شود چون قَل و گاهی اعلال
 فقط چون تَقُول و یکس در میزد اعلال
 ابدال گاهی می شود چون قَال و گاهی نزول
 اعلال در تَقُول و ابدال در مَلَّ و اعلال و
 اسکان تا فرام آید چون تَقُول و ابدال تا
 فقط چون مَزَن و مَس چون مَلَّ و اعلال و
 اوقاف در بعض مقام هر دو فرام آید چون مَزَن
 و ابدال اعلال یافته شود چون قَال و گاهی اوقاف
 چون مَلَّ و ابدال گاهی جمع نشود چنانکه
 در مَلَّ و در قَال ابدال حذف و اسکان
 نیز یکجا فرام نیاید چنانکه در مَلَّ و تَقُول حذف
 اوقاف یکجا فرام نشود چون قَل و ابدال اوقاف
 جمع نشود چون قَال و مَلَّ اسکان و اوقاف فرام
 نیاید چون تَقُول و مَلَّ تخفیف همزه و اعلال
 گاهی جمع نگردد چون رَأْس و قَال تخفیف همزه
 و حذف گاهی هم می آید چون اَرَم و گاهی نه چون
 در رَأْس تخفیف در مَلَّ و حذف تخفیف همزه
 و ابدال گاهی می شود چون رَأْس و گاهی نه
 چون مَلَّ و مَلَّ تخفیف و در قَال ابدال تخفیف
 همزه و اسکان گاهی جمع شود چون مَلَّ که اسکان
 آن بر مذکر کفیه است زیرا که زنا ایشان همزه
 مستهلک اسکان باشد و گاهی نه چون تخفیف همزه
 در رَأْس و اسکان در تَقُول تخفیف همزه و اعلال
 گاهی جمع شود چون رَأْس و مَلَّ زبده ماشیه
 مولوی سرای الدین الا آبادی زبده زبده ۱۵ لَیْف مَفْرُوق آن باشد که
 فعل و لام گاهی یکجا می آید فعل و مین فعل می حرف علت باشد ۱۶

و اگر در میا باشد مَقْل لَام ناقص
 گویند چون دَعَا و دَفَع و اگر دو حرف علت یک کلمه باشد آهرو گویند که نباشد آن را
 لَیْف مَفْرُوق گویند چون دَفَع و دَفَع و اگر یکجا باشد لَیْف مَقْرُون گویند چون
 مَلَّ و دَقَو و مَضَا آن باشد که از حروف اصلی او دو حرف از یک جنس باشد
 و آن بر دو نوع است یکی ثلاثی که مین لَام می از یک جنس باشد چون سَبَب و تَب
 دوم رباعی که فَا کَلَم لَام اول و مین کَلَم لَام ثانی او از یک جنس باشد چون دَنَن و
 تَقَلُّق بد آنکه اعلال تغییر دادن حرف علت بود بر آن تخفیف چون

زیر کار اگر نموده اند از کار بر ما احتیاج ندارند

آید و این جاز نیست و بسبب این قید امر از شد
از ان دو همزه که اول اینها ساکن باشد و ثانی متحرک

زیرا که این چنین دو هجره یا دو موضع تفصیف است
بند درین صورت میان دو هجره ادغام واجب

خواهد بود چنانکه در سال که صیغه ماضی است
از تغیل و یاد در موضع غیر تضعیف خواهند بود

دین صورت حمزه تائید رایا بدل خواهند کرد و چنانچه
در قرآنی که نقل کرده ام در اصل قرآن بود که بر تان

نقد برای جمله دستورالعمل اول که هر یک از
شماره های هجده تا بیست و یک را در بر می گیرد

دو ہزار کہ ثانی اینہا ساکن باشد کہ حکم او در سابق

هفته کسب و کار امروزه خود را بر آنکه در جهان صورت

برای آید از جهات غرب هر سه کوکب تا پس در
فلک و هم پس در پنج صورت اولی یعنی در موی
بر کسب از این اقسام بر زمین تا از راه

کندی کی کسور بعد مفتوحہ چون ایند دوم کسور

چون آئین چاهم مغنوم بعد کسوت چون رأیت
خار سیم مغنوم بعد کسوت چون از آغار اگر

خفتش کسور بعد مقصوم بالکس بوز اور ابدلے
کنز در عیب جازرب معار گود و حمار صوت

لواء وکی مفتوح بعد مفتوح چون آزادوم دوم
مفتوح بعد مفتوح چون آرییم سوم بالعکس

بعد مغتور چون اودمسته مضاعف مشکلم چارم مضمره
بعد مغتور چون ادر فرج صیفه لهر بفرنگ قل

از آسای بے دریغ بدین کفایت همزه ثانی بسبب سبب
رای اخراج پیدا شد چنانچه در حالت اخراج کفایت تار

از جهت یارست و همچنین نوم که اتم تو هم، چه ایلم
بنام گفتار و لوی از لوی **الحمد لله** احراز شد از آن بهره که

یکه ازینا کسوس نباشد که حکم او خوار دارد ۴ شش ۱۲
بودنیا شاة تخانه کسوس و بعد هزة یا سربله هر

که در غایت شد و نه تاف دلات میکند
 حذف واو و همچنین در بیعت که در اصل بیعت
 بضم با تا و تخمین بود و نقل کرده بیعت
 بکسر با تا و تخمین بود و نقل کرده بیعت
 باعتبار مذکور بر بار و شمار داشته نقل کرده
 یا قبل داد و بعد از آن حرکت ماقبل یا را سبب
 اجتماع ساکنین حذف کرد و بیعت شد و همین
 است ذهب اکثر خفاة بخلاف این واجب
 شرح ۱۱ جواب سوال مقدم است تقریرش
 اینکه اصل دلات بر باب است و دلت
 و بیعت رعایت این اصل چرا که در نقل حرکت
 مین کلمه بضم کسر بر دلات و واو و یا
 مخوفه را اختیار کرد و در جواب داد که این دلات
 و دلت و بیعت ممکن نیست زیرا که دال بر باب
 حرکت مین کلمه است حرکت مین کلمه در مثل
 این هر دو لفظ شتبه باشد با حرکت فار کلمه
 در صورت نقل معلوم خواهد شد که این فتوای مین
 کلمه است نقل کرده شد بر باب یا بی فتوای کلمه
 لهذا اختیار کرده شد دلات بر واو و یا مخوفه
 شرط سراج الدین ۱۲ شرط سراج الدین ۱۳
 شد از خود بکسر مین و فتوای و یا مخوفه
 واو بضم اکثر کثیر پسین ۱۴ ضرر در هر دو
 مصنف که مقتدی که ساکن را یا یک لاین زائد
 نباشد تا اعتراض شد از مثل بوی که در اینجا نقل
 حرکت یا بر واو درست نیست همچنین مین هم
 نباشد تا اعتراض شد از نقل حرکت مثل منته و
 زین کمر و ماضی معلوم اند از تعلیل و یا که
 چند قیود دیگر از شرط این تعلیل است لیکن
 مصنف برای تسهیل عدم تشویش ذهن مبتدی
 از ذکر آن غرض بفرمود چنانکه و اب اوست
 درین رساله که اگر کلمه بضم لون و عیب
 باشد چون افسوس بود و اسوا و امور یور و دم آنکه ممکن نباشد نور دل سوم حرکت ماضی اعرای باشد چون و او و بی و بیگم نمی که که این شرط اول ذکر
 کرده باشد و حالا که ضرر دست ذکر آن نیز ۱۵ اعتراض شد از مثل اطاول و ابایع که سکون الف در اینجا لازم است ۱۶ ای بر اموافقت کسر ۱۷

و خونه و خوکة خلاف دعوا و رمیا و دوران و هجاء و صودی و
 جمع فاقن ۱۱
 حذی و عوی و صیل و طوی و قوی هر ماضی مثل العین که مفتوح العین باشد
 ماده حرک از سایر غیره جدا است از صید و تخمین مراد است
 و ضمیر مرفوعه باز متحرک بود متصل شود اگر واوی باشد نقل کنند بضم
 و اگر یاتی باشد نقل کنند بکسر و حرکت واو و یا نقل کنند و با قبل و بینه بعد
 از ازاله حرکت ماقبل تا فیه دلات کند بر واو و کسر بر یا نزدیک حذف واو
 و یا بر اے اعتبار اجتماع ساکنین چون قُلْتُ و بیعت بخلاف یخْتُ زیرا که
 اصل دلات بر باب است و این در قُلْتُ و بیعت ممکن نیست از سبب تحته
 فار و مین و در طُلْتُ و هبْتُ هر دو دلات موجود است هر واو که در مصدر بود در
 فعل را تعلیل شد و یا قبل او کسره باشد یا شود چون قَامَرَقِیْماً مَآخِلَافَ قَاوَمَ
 قوا ما هر دو یک در و در آن ساکن باشد و بعد او الف جمع افتد و ماقبل او
 کسور باشد یا شود چون رَدَضُ و رِیَاضُ و حَوْضُ و حِیَاضُ هر واو و یا که
 در مستقبل مانند آن متحرک بود و ماقبل م ساکن باشد سکون

و در هر دو صورت آن که در اول و دوم آنکه ممکن نباشد نور دل سوم حرکت ماضی اعرای باشد چون و او و بی و بیگم نمی که که این شرط اول ذکر
 کرده باشد و حالا که ضرر دست ذکر آن نیز ۱۵ اعتراض شد از مثل اطاول و ابایع که سکون الف در اینجا لازم است ۱۶ ای بر اموافقت کسر ۱۷

در بدست از یا با آنکه آن بار در مغز که صحبت
 است مایه است و از پس آن بار بهره دل کرد
 جواب و اگر این شازست ۱۱ شرح در اصل
 مصداق بود جمع مصیبت که در اصل مقصود
 بوده است بقانون اگر مراد و او باشد و ابدال
 و او اصلی بهره در پنج خلاف قیاس است خطا
 کرده کسی که مان کرده این را حرف یانی قال
 فی النسخه اجتماع عرب است بریدن کردن و او
 مقصود بهره از جهت تشبیه آن بهره و از جهت
 آن یونی مقصود نیز باز است ۱۱ مولوی نادر
 ۱۱ امر از شداید نیز اگر چه و او را به گشته
 لیکن حرکت غیر مخالف و او نیست ۱۱ که از
 قید غایب شدن است و او را مقصود بر
 قابل اینها ساکن است ۱۱ بر آوردن و او در
 محل تغییر و تنصیف بودن یا اخذ از او او را
 یا بدل کردن ۱۱ شرح ۱۱ چرا که حرف علت
 قائم مقام اعراب است مانند حرکت پس چاکر حرکت
 حذف کرده می شود حرف علت هم ساقط کرده
 میشود ۱۱ سحر ۱۱ و در چاکر اجتماع کین
 بشر مذکور است چون و او با و هم تشریف
 و در وقت اما اجتماع چهار ساکن متغی است و
 حرکت بهر حال ۱۱ و اگر اسباب اجتماع
 ساکنین چهار اند که ابدال چنانچه در فتنه
 اسکان چاکر معنی سوم حذف چاکر در او
 الله چاکر زیادت چاکر دو دست ۱۱ شرح
 ۱۱ اجتماع ساکنین و در قسم است یکی طلحه
 چاکر معنی ذکر کرده دوم غیر ذکر مشروط
 قید طلحه و در آن یافته نشود چاکر خواهر ۱۱
 ۱۱ مراد از غیر ذکر در بنام حرف علت ساکن
 باقیست حرکت هائش نداشته باشد چون و او
 زاعم از حرف علت و حرف می که در اجتماع
 ساکنین نیست بگو آن می که حرکت کسره
 و او چون لم الیه کسر لام و ف اجتماع ساکنین که هم و او می سکت باشد یک سکت از آنکه سکت بسبب شدت حرکتی که هم که واحد چهارده و در بنام است که هم دو
 سکت می شود در دو که مصنف خود چهار گانه می نماید ۱۱ چرا که در از می صوت در فغان حرف علت ساکن بنابر سکت است و ساکن ثانی که هم است حرکت
 بحکمت هم فیس و ساکن معنی می نماید و در بنام اجتماع ساکنین باز شد ۱۱ شرح مولوی سراج الدین الالبانی

باعتبار امل فعل چون قایل و یایم بخلاف عا و ز و صاید هر او و یا که در
 طرف افتد یا در حکم طرف نزدیک اتصال چیزی که زائد بود پیش از و الف زائد باشد بهره گردد
 چون کسواء و رداء و عداء و سقاء و بریده زانده که بعد الف جمع افتد بهره
 شود چون صحائف و عجائب و در سایل بخلاف معایش و معادن و بهره
 مصائب برخلاف قیاس است هر او و که در طرف افتد یا در حکم طرف و فیکه
 متصل شود بکلمه چیزی که اتصال او لازم باشد چون الف ضمیر و تانی تانیث و
 اقبل او کسواء و او یا به شود چون دخی و عیاء و اعیاء هر او و که در
 در کلمه ثالث باشد چون رایج گردد یا زاده از رایج و حرکت ماقبل مخالف و او باشد
 یا به شود چون اعلیت و استعکلت هر حرف علت که در آخر کلمه ساکن
 باشد در حال جزم و وقف ساقط شود علامه للسکون چون کفید و و او
 و اذع و او در هر جا که اجتماع ساکنین شود اگر اول حرف زده زانده یا غیر
 زده باشد و زده حرف علت ساکن که حرکت ماقبل او موافق او باشد
 و دوم مدغم باشد در یک کلمه حذف نگند و این اجتماع ساکنین

۱۱ امر از شداید نیز اگر چه و او را به گشته
 لیکن حرکت غیر مخالف و او نیست ۱۱ که از
 قید غایب شدن است و او را مقصود بر
 قابل اینها ساکن است ۱۱ بر آوردن و او در
 محل تغییر و تنصیف بودن یا اخذ از او او را
 یا بدل کردن ۱۱ شرح ۱۱ چرا که حرف علت
 قائم مقام اعراب است مانند حرکت پس چاکر حرکت
 حذف کرده می شود حرف علت هم ساقط کرده
 میشود ۱۱ سحر ۱۱ و در چاکر اجتماع کین
 بشر مذکور است چون و او با و هم تشریف
 و در وقت اما اجتماع چهار ساکن متغی است و
 حرکت بهر حال ۱۱ و اگر اسباب اجتماع
 ساکنین چهار اند که ابدال چنانچه در فتنه
 اسکان چاکر معنی سوم حذف چاکر در او
 الله چاکر زیادت چاکر دو دست ۱۱ شرح
 ۱۱ اجتماع ساکنین و در قسم است یکی طلحه
 چاکر معنی ذکر کرده دوم غیر ذکر مشروط
 قید طلحه و در آن یافته نشود چاکر خواهر ۱۱
 ۱۱ مراد از غیر ذکر در بنام حرف علت ساکن
 باقیست حرکت هائش نداشته باشد چون و او
 زاعم از حرف علت و حرف می که در اجتماع
 ساکنین نیست بگو آن می که حرکت کسره
 و او چون لم الیه کسر لام و ف اجتماع ساکنین که هم و او می سکت باشد یک سکت از آنکه سکت بسبب شدت حرکتی که هم که واحد چهارده و در بنام است که هم دو
 سکت می شود در دو که مصنف خود چهار گانه می نماید ۱۱ چرا که در از می صوت در فغان حرف علت ساکن بنابر سکت است و ساکن ثانی که هم است حرکت
 بحکمت هم فیس و ساکن معنی می نماید و در بنام اجتماع ساکنین باز شد ۱۱ شرح مولوی سراج الدین الالبانی

روا باشد چون دانه و خنجر و چنبره در حال وقف چون زین و سحر و اگر نه
 در حریف کرده شود چون بغض و الجش و قولی الحق و غیره را حرکت داده
 شود چون اخشوا الله و اخشی الله اگر دو حرف صحیح ساکن در دو کلمه باشد اول
 را حرکت دهند چون اذ هب اذ هب و اگر در یک کلمه باشد دوم را حرکت فتمند
 با متعارفت مکسر از جهت آنکه اصلی است و در تحریک ساکن و فتمند از جهت متابعت قبل
 او مضموم بود چون من من مد هر جا که واو و یا بهم آیند و اول ایشان ساکن
 باشد و بدل از جیسو نباشد و محمول بر جمع تکسیر نباشد و کلمه از التباس
 این باشد و او را یار کند و یار را در یار او فاعل کند بر آنکه تسخیف و تاویل او را
 کسر دهند اگر مضموم باشد چون هرجی اصول مضاعف هر جا که دو
 حرف صحیح از یک جنس یا از یک خرج یا از دو خرج متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی

۴ دو کلمه است یکی مسنون و دیگری محکم
 جواب هم که یک کلمه عام است از حقیقی و
 حکمی و مسلکی کلمه واحد حکمی است از جهت
 شدت ارتباط او با مصنف این قاعده را
 معتمد یک کلمه ذکر کرده حال آنکه از آن ضروری
 بود ۳ احتراز شد از آنست که بعضی
 جمله تفسیر شود که محمول است بر آنست
 جمع بخیر و او را یار کند و یار را در یار او
 هر دو را یکساں وزن واحد شرح هر دو
 سراج الدین الایادی غفر الله الیادی
 ۵ احتراز شد از آنست که بعضی جمله تفسیر
 روز دشمن در صورتیکه اطلاق التباس
 شود بر آنست بعضی جمله تفسیر و تاویل
 تفسیر بعضی مریدین ازین بے شکی
 شرط ۶ اصل هر کوی بود هر دو زن منفعل
 واو و یا هر کوی که در قول ایشان ساکن بود
 بشرط آنکه کوره و او را یار کند و یار را در یار او
 خفت و یار او را یار کند و یار را در یار او
 شلین با قبل او را کسر و او را یار کند
 مانده که انی شرط از جهانی و غیره
 احتراز شد از جلبب که اگر دو حرف صحیح از
 یک جنس هم آیند یکین ملحق است بر تفریق
 لهذا او فاعل شد تا صورت ملحق بر صورت
 ملحق بر باقی مانده ۷ شرط

۱ اول آنست که دو حرف متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۲ اول آنست که دو حرف متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۳ اول آنست که دو حرف متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۴ اول آنست که دو حرف متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۵ اول آنست که دو حرف متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۶ اول آنست که دو حرف متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۷ اول آنست که دو حرف متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۸ اول آنست که دو حرف متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۹ اول آنست که دو حرف متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی
 ۱۰ اول آنست که دو حرف متعارف بهم آیند و کلمه ملحق بر با علی

۶۱

۱۰ ادغام جائز شد ۱۱ شرط ۱۲ ای سکت
 بر اتصال است ادغام مقتضی اتصال پس
 بسبب منافات هر دو ادغام کذب و شرط
 مولوی سرخ الدین ۱۳ این پاره مشتمل
 بر غرض حاج شاعر مدح محمد بن عبد الله بن
 گفته تامل این بیت شعر - اِنَّ الْاَكْرَامَ
 ابْتَدَوْا الْبَاقَ بَدْرٌ تَقَطُّعُ الْبَادِي
 اَكْبَابُهُ كَسَا وَبَاطِئُهُ شَرُّ مَكَمِ
 است و در بعضی اسطر و منشی ظاهر است
 ۱۴ که در اصل خللت و نیست بکبر و اول
 و بین اول بود و اول و بین اول و حرف
 که در خللت و نیست شد بطریق قافی معجم
 در صورت حذف اینها بدون نقل کسر و کبر
 هر دو در صورت حذف اینها بعد نقل کسر و کبر
 شرط مولوی سرخ الدین ۱۵ نر و سیو
 و بهرین حرف ثانی اولی است باین جهت
 که ثانی اول علامت مضارع است و الف
 لا تحذف و جزو بعضی دیگر حذف ثانی اول
 اولی است بر آنکه ثانی ثانی بر مطاوع
 است و حذف آن محل است ماین منی را و
 منی مطاوعت قبول کردن مفعول اثر کامل
 چون نزلت ففتن فیضه فرود آوردم ادا
 پس فرود آمد ۱۶ مولوی الهی رحمداده
 در اصل تفتن بود و ضا و جمع آخره ایابدل
 کردند و ارا بالف تفتن شد ۱۷

باشد و از التباس این شد و دوم متحرک باشد اگر اول ساکن بود و دوم ادغام کند و اگر متحرک
 باشد ساکن کند اگر قبل او ساکن نباشد و حرکت را نقل کرده با قبل و دهند اگر با قبل ساکن باشد
 بسکون غیر لازم پس ادغام کنند مگر در مثل قَتَلَ قَتَلَ و تَبَاعَدَ چون مَدَّ يَمْدًا و
 عِبَادَتٌ و لَيْثٌ که در اصل عِبَادَتٌ و لَيْثٌ بوده است هر جا که حرکت حرف
 دوم واجب ادغام هم واجب چون مَدَّ و هر جا که حرکت حرف دوم جائز است ادغام نیز
 جائز است چون لَحْمٌ يَمْدًا و هر جا که حرکت حرف دوم ممنوع است ادغام نیز ممنوع است چون
 مَدَدٌ و در دو که حرف میجر اگر قبل اول ساکن باشد چنانچه قَسَمَ مَالِي
 و یَا دُو هَمَزَه باشد چون قَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا بِأَوَّلٍ مَدَّ باشد چنانچه فی یَوْمِهِ و یَا دُو
 مَدَّ سکت باشد چنانچه مَالِيَهُ هَلَاکَ یا اَوَّلٌ غَمٌ نِیرَ باشد چنانچه رُبُّ بَحْمِي پس
 ادغام ممنوع بود و در بعضی از کلمات مضاعف طلب آمد است چون تَقَطُّعُ الْبَاذِي و در
 بعضی حذف آمد است چون خِلَّتْ و مَسَّتْ بخلاف قیاس هر جا که دو تاء در اول کلمه
 جمع شوند و باشد که یکی را حذف کنند بر آن خفیف چون تَزَلُّ و تَسَاهِي و

تمام شد

۱۸ از شاعر سبک
 ۱۹ از شاعر سبک
 ۲۰ از شاعر سبک
 ۲۱ از شاعر سبک
 ۲۲ از شاعر سبک
 ۲۳ از شاعر سبک
 ۲۴ از شاعر سبک
 ۲۵ از شاعر سبک
 ۲۶ از شاعر سبک
 ۲۷ از شاعر سبک
 ۲۸ از شاعر سبک
 ۲۹ از شاعر سبک
 ۳۰ از شاعر سبک
 ۳۱ از شاعر سبک
 ۳۲ از شاعر سبک
 ۳۳ از شاعر سبک
 ۳۴ از شاعر سبک
 ۳۵ از شاعر سبک
 ۳۶ از شاعر سبک
 ۳۷ از شاعر سبک
 ۳۸ از شاعر سبک
 ۳۹ از شاعر سبک
 ۴۰ از شاعر سبک
 ۴۱ از شاعر سبک
 ۴۲ از شاعر سبک
 ۴۳ از شاعر سبک
 ۴۴ از شاعر سبک
 ۴۵ از شاعر سبک
 ۴۶ از شاعر سبک
 ۴۷ از شاعر سبک
 ۴۸ از شاعر سبک
 ۴۹ از شاعر سبک
 ۵۰ از شاعر سبک
 ۵۱ از شاعر سبک
 ۵۲ از شاعر سبک
 ۵۳ از شاعر سبک
 ۵۴ از شاعر سبک
 ۵۵ از شاعر سبک
 ۵۶ از شاعر سبک
 ۵۷ از شاعر سبک
 ۵۸ از شاعر سبک
 ۵۹ از شاعر سبک
 ۶۰ از شاعر سبک
 ۶۱ از شاعر سبک
 ۶۲ از شاعر سبک
 ۶۳ از شاعر سبک
 ۶۴ از شاعر سبک
 ۶۵ از شاعر سبک
 ۶۶ از شاعر سبک
 ۶۷ از شاعر سبک
 ۶۸ از شاعر سبک
 ۶۹ از شاعر سبک
 ۷۰ از شاعر سبک
 ۷۱ از شاعر سبک
 ۷۲ از شاعر سبک
 ۷۳ از شاعر سبک
 ۷۴ از شاعر سبک
 ۷۵ از شاعر سبک
 ۷۶ از شاعر سبک
 ۷۷ از شاعر سبک
 ۷۸ از شاعر سبک
 ۷۹ از شاعر سبک
 ۸۰ از شاعر سبک
 ۸۱ از شاعر سبک
 ۸۲ از شاعر سبک
 ۸۳ از شاعر سبک
 ۸۴ از شاعر سبک
 ۸۵ از شاعر سبک
 ۸۶ از شاعر سبک
 ۸۷ از شاعر سبک
 ۸۸ از شاعر سبک
 ۸۹ از شاعر سبک
 ۹۰ از شاعر سبک
 ۹۱ از شاعر سبک
 ۹۲ از شاعر سبک
 ۹۳ از شاعر سبک
 ۹۴ از شاعر سبک
 ۹۵ از شاعر سبک
 ۹۶ از شاعر سبک
 ۹۷ از شاعر سبک
 ۹۸ از شاعر سبک
 ۹۹ از شاعر سبک
 ۱۰۰ از شاعر سبک

[illegible]

[illegible]

ساقط گردید ۱۲ که نتاوی در اصل نتاوی بر وزن تنقبَل بقانون نتاوی یا الف شد ۱۱

قوانین مضارع مجهول

۱۱ مجهول یعنی در اصل مجهول بر وزن یبْعَثْ مبدی بقامه جوت واو یا شد یا الف بعد از اجتماع دو ساکن الف سالم اند ۱۲ مجهول و کان
در اصل مجهول و کان بر وزن یبْحَثْ مبدی بقامه کشاویان واو یا شد و پس ۱۳ مجهول و کان در اصل مجهول و کان بر وزن یبْحَثْ مبدی بقامه
جوت یا الف شد و افتاد ۱۴ مجهول و کان در اصل مجهول و کان بر وزن یبْحَثْ مبدی بقامه کشاویان واو یا شد و پس ۱۵ مجهول و کان در اصل
مجهول و کان بر وزن یبْحَثْ مبدی بقامه کشاویان واو یا شد و پس ۱۶ مجهول و کان در اصل مجهول و کان بر وزن یبْحَثْ مبدی بقامه کشاویان
گردید ۱۷ مجهول و کان در اصل مجهول و کان بر وزن یبْحَثْ مبدی بقامه کشاویان واو یا شد و پس ۱۸ مجهول و کان در اصل مجهول و کان بر وزن
تنقبَل یا بحر الف شد و اجتماع ساکنین بنیاد ۱۹ مجهول و کان در اصل مجهول و کان بر وزن تنقبَل یا بحر الف شد و اجتماع ساکنین
ابداً تدبیر ادغام بین سین از کشاویان یا و یا کرد و طلب پیدا و از الف حذف کن با اجتماع ساکنین از مجهول و در اینجا هم غالباً به
تعلیل کن شد و در اصل مختلف یک اصل غایب است مجهول و کان ۲۰ مجهول و کان بر اصل مجهول و کان ۲۱ مجهول و کان در
اصل مجهول و کان بر وزن تنقبَل یا بحر الف شد و اجتماع ساکنین بنیاد و میوه غالباً هم نزدیکی است مجهول و کان
اسل مجهول و کان بر وزن تنقبَل یا بحر الف شد و اجتماع ساکنین بنیاد و میوه غالباً هم نزدیکی است مجهول و کان
بنیاد ۲۲ مجهول و کان در اصل مجهول و کان بر وزن تنقبَل یا بحر الف شد و اجتماع ساکنین بنیاد و میوه غالباً هم نزدیکی است مجهول و کان
بقامه مذکور و انوشا اما شد و ثار و ثار ادغام گردید بقامه مجهول و کان واو یا شد یا الف ۲۳

مضارع بن معروف

۱۱ مجهول و کان در اصل مجهول و کان بر وزن تنقبَل یا بحر الف شد و اجتماع ساکنین بنیاد و میوه غالباً هم نزدیکی است مجهول و کان
از کشاویان و نصب بن تدبیر ۱۲ مجهول و کان در اصل مجهول و کان بر وزن تنقبَل یا بحر الف شد و اجتماع ساکنین بنیاد و میوه غالباً هم نزدیکی است مجهول و کان
و حذف لمن علامت نصب ۱۳ مجهول و کان در اصل مجهول و کان بر وزن تنقبَل یا بحر الف شد و اجتماع ساکنین بنیاد و میوه غالباً هم نزدیکی است مجهول و کان
حذف من ۱۴ مجهول و کان در اصل مجهول و کان بر وزن تنقبَل یا بحر الف شد و اجتماع ساکنین بنیاد و میوه غالباً هم نزدیکی است مجهول و کان
در اصل مجهول و کان بر وزن تنقبَل یا بحر الف شد و اجتماع ساکنین بنیاد و میوه غالباً هم نزدیکی است مجهول و کان
کن مجهول و کان بر وزن تنقبَل یا بحر الف شد و اجتماع ساکنین بنیاد و میوه غالباً هم نزدیکی است مجهول و کان
نقلی بن ۱۵ مجهول و کان در اصل مجهول و کان بر وزن تنقبَل یا بحر الف شد و اجتماع ساکنین بنیاد و میوه غالباً هم نزدیکی است مجهول و کان
کن تا و کان در اصل مجهول و کان بر وزن تنقبَل یا بحر الف شد و اجتماع ساکنین بنیاد و میوه غالباً هم نزدیکی است مجهول و کان

زبدۃ تشبیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال اخرب القوم بفتح صیغه واحد ذکر امر حاضر با نون خفیفه در اهل اخیرون بود چون القوم در آخرش در آمد نون بالغاً ساکنین افتاد و بهیئت وضع این نون بر سکون حرکت ندادند پس نون خفیفه در تشبیه در آمده پراخند نشد جمع نون خفیفه اگر در تشبیه می آمد اگر الف با جواهر ساکنین افتاد الباس شش بود احد لازم آمد و اگر نون ساقط گشت بهیئت اشتباه تشبیه با نون خفیفه یا تشبیه بے نون غرض متکلم فوت گردید پس نون خفیفه در جمع موتث چنانچه در سائر احکام مثل تعلیل است و در ثقیله در جمع موتث الف برائے فصل می آید بنا بر این گوشت مفقود است و در خفیفه هم بهیئت موافقت الف ضرر در شد و هرگاه الف آمد اجتناب ساکنین می شد اگر الف افتاد نون خفیفه هم وقت لحوق اسم معرف بلام در آخر ساقط می گشت و اگر ابتداء نون حذف می شد الف هم وقت اتصال اسم معرف بلام می افتاد و در هر دو صورت بسبب ملتبس بودن صیغه جمع موتث با نون یا بے نون غرض متکلم فوت می شد پس اینکال چیست جمع صیغه واحد مذکر فاعل ماضی معروف از انفصال در اصل اول و ثلث بود و اول بقاعده میزن بیا و و او ثانی بقاعده یقال بالف بدل شد گویند را میرسد که بگوید که و قلب و او بالف تأمل است زیرا که بجایین نیست که شرط این قاعده است پس کمال چیست جمع صیغه واحد متکلم نفی مجهول در اصل له اول بود و او بلم افتاد و الف بقاعده قد فله پس له یقال بفتح لام چیست جمع صیغه واحد مذکر مجهول نفی مجهول از مفاعله در اصل یقال بود یا الف شد بلم افتاد و لام که مفقود بود بر حال خود ماند پس له یقال بکسر لام چیست جمع صیغه واحد مذکر نفی مجهول بلم در اصل له یقولی بود بر وزن له یقولی بفتح یاء بلم افتاد و همزه مثل یس کسره لام کسره همزه است پس اخرب یا سوا تشبیه چیست جمع صیغه واحد ذکر امر حاضر با نون خفیفه اسلس اخربون بود نون خفیفه در حالت وقف الف شود اگر تا قبل مفقود باشد و بواو اگر مفهوم بود و بیا اگر کسوس پس اتار چیست جمع صیغه واحد مذکر ماضی در اصل ائتار بود تا تار شد و در تاراد نام گردید و بیا الف گشت و میتوانکه تا تار کرد و در تار او نام شود پس قال بکسر لام چیست جمع صیغه واحد ذکر امر حاضر از مفاعله ماخوذ از تعالی بعد از انحن تا بیا بر وقف ساقط شد پس قولین چیست جمع صیغه جمع موتث فاعله ماضی مجهول از باب مفاعلت بر اهل خود می تواند که قول صیغه جمع امر حاضر باشد از قولی و لین جمع موتث امر حاضر از قولی پس قالو اسوا صیغه جمع ماضی معروف چیست جمع صیغه جمع مذکر امر حاضر از باب مفاعلت در اصل قالوا بود غتمه یا بعد سلب حرکت بلام دادند و ساقط کردند پس او و او تعویذ چیست جمع صیغه اندر دو جمع مذکر ماضی معروف در اصل او و او نصرو او و او در او و او که و او لام که بود الف شد و افتاد و او ضمیر در او و عطف لوقام کردند پس قولوا سوا جمع مذکر امر حاضر چیست جمع صیغه جمع مذکر ماضی مجهول از باب مفاعله در اصل قولوا بود غتمه یا بعد سلب حرکت تا قبل و یا را انگند پس لا بکسر لام و فتح همزه چیست جمع صیغه واحد متکلم در اصل لا و قولی بود یا بکسر و او بموافقت یقولی و همزه ثانی بهیئت ثقل از باعث

اجتناب از عین افتاد و قائل را بر سر مد که گوید که در اینجا اجتناب از عین طلبی را باید تعاضلی کند بقاعده اکتفا که در اصل آن معنی بود و حذف ثانی را پس
 لغت بکون لام و فتح و ال چیست جم میغه واحد مذکر نفی جمل در اصل لغت بکون بود و ال بود لام را ساکن کردند و ساکن بهم آمد و ال را فتحه
 دادند چنانچه در انشائی لام را ساکن کردند و قاف را فتحه دادند بجهت مشابهت او به کتفه که در آن تاء را فتحه باز بست که در آن شرط الزام
 و ال با بر دی می هر گاه لام یکساکن شده و پر از یا میسم در صورت اعاده اجتناب ساکنین لازم می آید یا اگر ضرورت نیست که هر گاه مین را
 کسر نباشد و او باز پس آید چنانکه در لغت و او نیاید و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر امر حاضر از باب افعال حملش آرد و بود یا بر یوقف و همزه بقا
 یست افتاد و نا غیر مفعول به در آخر لاقی گردید و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر ماضی مجهول از مضاعفه لام و او یا کسره هر گاه فاعل
 ضم و مین را کسر کردند الف بجهت مشابهت قبل و او شد و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر حاضر نفی تاکید مین از فتح در اصل قاف ای بود یا الف
 و همزه بقاعده یست افتاد و ال در اول و در اول و قاف و یا غیر متکلم در آخر لاقی گشت و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل ماضی و ال
 اجتناب بر وزن افشع همزه که مین بود بقاعده یست و الف و ال بجهت استغناء افتاد و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر نفی تاکید مین در
 اصل آن قاف بود همزه بقاعده قاف افتاد و یا از الف شد کنوا گشت بجهت اجتناب و او یا در یک کلاس ساکن بودن اول ایشان و او یا شد و در یاد و نام
 گردید و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل ماضی مجهول بود هر گاه یا غیر متکلم در آخر و مین بجهت اجتناب افتاد و قاف شد چون یا
 قول ساکن بود و در یاد و نام گردید و قاف شد و یا جمع شد یا اول بدل از او و یا دوم لام فعل یا سوم بدل از الف تانیث و یا چهارم ملات
 تشبیه و یا پنجم ضمیر واحد متکلم و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع
 و اما در تاء او فاعل گردید و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع
 مین در آمد و در تاء هم گردید و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع
 و همزه اول بجهت استغناء افتاد و وزن و قاف یا یا متکلم در آخر لاقی گردید و میتوان که میغه جمع مذکر فعل ماضی نباشد از شرط در اصل سوا و او بود و او
 با تنگاساکنین بود و تاء و فاعل او اگر فاعل مین باشد میغه ماضی مجهول بود و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع
 ان در آمد و آخر جزم کرد همزه که مین بود بقاعده یست و همزه اول بقاعده فتح افتاد و بجهت قرب مخزن نون لام شد و در لام هم گردید و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع
 بکسر لام چیست جم میغه واحد مذکر امر حاضر ماضی مجهول بود و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع
 در آمد و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع
 هر گاه نون ثقیله در آمد و افتاد و همزه ملات باقیانده و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر امر حاضر ماضی مجهول بود و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع
 و بوقف افتاد همزه بعد فعل حرکت او با قبل ساقط شد و جوبا و از الف و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع
 ان آن چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع
 با که وزن باشد اول در دوم او فاعل گردید و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع
 وزن و قاف یا یا غیر متکلم در آخر لاقی گردید و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع
 چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع
 گشت و در اینجا هم با اعتراض وارد میشود که در لا گشت و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع و ال را تا چیست جم میغه واحد مذکر فعل مضارع

فَرَقَی بود و نون و قایہ با ضمیر متکلم در آخر درآمد ^{۳۱} تَهْنَتَانِی چسبست جم میثقه واحد مذکر حاضر خواه متوثن فائیه فعل مضارع در اصل تَهْنَتَانِی بود
یک تار از اول حذف شد و یا که لام بود الف گردید و نون و قایہ بیا ضمیر متکلم در آخر لاق گشت و میتوانم که میثقه واحد مذکر ماضی باشد ^{۳۲} تَهْنَتَانِی
تَهْنَتَانِی چسبست جم میثقه واحد متوثن حاضر در اصل تَهْنَتَانِی بود کسره یا بلام و او ند چنانکه در تَهْنَتَانِی و بعد حذف نون اعرابی و نون و قایہ با
یائے ضمیر در آخر درآمد ^{۳۳} یُؤسِفُ بکسر فاء چسبست جم منادای مرغم با میثقه واحد مذکر امر حاضر اسلش ^{۳۴} یَا یُؤسِفُ اِذْ فِی بُود حرف نما از
اول و حرف آخر از منادی برکت تخفیف حذف کردند و از امر و اِذْ را موافقت مضارع و یا آنرا بجهت تَفْ الف بسبب استثناء افتاد ^{۳۵} یَا یُؤسِفُ
مط سوا ماضی معروف چسبست جم میثقه واحد متکلم نفی مجدد در اصل اَعْلَایُ بود یا الف شد و بَد آمدن لم افتاد و همزه که مین بود بقاعده یَسَلْ و اَوَّل
بقاعده قَطْر ساقط شد ^{۳۶} یُؤسِفُ چسبست جم میثقه واحد مذکر فعل مضارع از باب افعال در اصل یُؤسِفُ بود و زیادتی بار درین خلاف
قیاس است و همچنین زیادتی مین در اسطاعَ یُسَیِّعُ و زیادت الف نزد بعضی در اَشْتِکَانِ که ماضی باب افعال است ^{۳۷} یُؤسِفُ قول چسبست جم
امر حاضر معروف از تَقَعْلُ ماخوذ از تَوَلَّی بعد حذف علامت مضارع الف که بدل از باب است وقف ساقط شد ^{۳۸} یُؤسِفُ چسبست جم میثقه امر حاضر
اسلش ^{۳۹} یُؤسِفُ تَهْنَتَانِی است که گشت ^{۴۰} یُؤسِفُ چسبست جم میثقه مذکر نبی حاضر ماخوذ از یُؤسِفُ چون لایه نبی در اول درآمد و اسلش
جزم شد و اَوَّل بقا ساکنین افتاد و نون از برکت مشابهت او بحرف علت ساقط گشت ^{۴۱} یُؤسِفُ چسبست جم میثقه واحد مذکر فعل مضارع در
اصل یُؤسِفُ بود یا الف افتاد اگر فاء با کسره ^{۴۲} یُؤسِفُ خَصْمَتُکَ بکسر فاء چسبست جم میثقه واحد متکلم ماضی باب افعال در اصل اَخَصْمَتُکَ
بود تا راجس مین یعنی صادر اند و در صادر او فاعل گردید و فاعل را کسر دادند ^{۴۳} اَنَّا سِی چسبست جم میثقه واحد متکلم فعل مضارع منصوب
بر اَنَّ اسلش اَنَّ اَوَّل ماضی بود همزه ثانیه بقاعده اَمَنْ بالف بدل شد و اَوَّل بقاعده قَطْر افتاد ^{۴۴} یُؤسِفُ فی چسبست جم هم فعل است و هم
اسم است و هم حرف بر تقدیر اول میثقه واحد امر متوثن حاضر از وفی یَقِی اسلش اِذْ فِی بود و او موافقت یَقِی و همزه و صل بجهت استثناء
افتاد بر تقدیر ثانی فو مضافه سوییای متکلم بقاعده سید و اَو یا شد و در بار او فاعل گردید و فاعل بناسبت یا کسره گشت یک یا بر تخفیف
محذوف شد و بر تقدیر ثالث حرف جرست ^{۴۵} اِنْدِیَسْ بکسر مین چسبست جم میثقه واحد متکلم مجزوم بان هازم اسلش اَنَّا سِی بود یا الف
شد و بَد آمدن ان جائزه افتاد و علامت مضارع بر کف بکسر گردید همزه ثانیه بقاعده اِنَّا سِی یا شد و همزه اَوَّل بقاعده قَطْر ساقط
گشت ^{۴۶} یُؤسِفُ چسبست جم میثقه واحد متوثن امر فاعل معروف در اصل لَتَأْذَنْ بود لام را حذف کردند بر خلاف قیاس علامت
مضارع بر کف کسره گردید و همزه بقاعده ذِیْب یا شد فقط تمام شد زبده تشخیز

کمال صحت، حسن کتابت و دیده زیب طباعت قدیمی کتب خانہ کا طرہ امتیاز ہے

قدیمی کتب خانہ

مقابل آرام باغ کراچی

Phone: 2627608, 2623782